

AFGHAN JEHAD WORKS TRANSLATION CENTRE

Afghanistan In The World Press

A MONTHLY MAGAZINE WHICH REFLECTS THE IDEAS AND
OPINIONS OF THE PRESS AND WORLD PERSONALITIES
ABOUT PEACE PROCESS AND RECONSTRUCTION OF
AFGHANISTAN

Nos. 53 & 54

Fifth Year

July & August 1990

CONTENTS

- | | | |
|----|--|---|
| 1. | RUSSIA IS OPPOSED TO
THE DELIVERY OF WEAPONS | MOSKOVSKI OMSOMOLETS
14 July 1990 |
| 2. | STATE AND SOCIETY IN
AFGHANISTAN | Olivier Roy
ISLAM AND RESISTANCE
IN AFGHANISTAN |
| 3. | IN AFGHANISTAN REGIERT
JETZT DIE "PARTEI DES
VATERLANDES" | Dr. Jochen Hippler
FRANKFURTER ALLGEMEINE
ZEITUNG
18 July 1990 |
| 4. | TRAVELS WITH MUJAHIDEEN | Sandy Gall |

آنکه مجریانی که بر آریکه قدرت در دولت تکیه زده اند به این طبقات توجه چندانی ندارند. یکی دیگر از طبقات متوسط که بعد از سالهای ۱۹۳۰ بروز کرده است بازرگانان میباشد. در مناطق روستایی یک ترکیب مغلط از گروپهای نژادی وجود دارد که تشخص معین ندارند و نابرابری موقف و تفاوت در ارتباطشان با دولت به مشاهده میرسد. برین گروپ از نژاد پشتون گرفته تا کسبه کاران که در مناطق قبایلی کمترین ارزش را دارند شامل میباشدند. از پایان قرن گذشته به این طرف مهاجرت ها، تخلیه مناطق و تغییراتی که در ساختمان اجتماعی صورت گرفته کشور را خاصاً در شمال به آشوب کشانیده است. ترویج اقتصاد بازار، ازبیاد در تعداد جمعیت و مداخلات دولت همه دست به دست هم داده اختلافات داخل جامعه را تشدید بخشیده و شرایط را برای ظهور زراندوزان و سرمایه داران در شهرها فراهم کرده است. رادیو ها و موترهای لاری اخبار را به سرعت انتشار میدهند. باید بین مناطق قبایلی و غیر قبایلی تفاوت قایل شد گرچه اکثر آنها خط فاصل میان آنها به خوبی دیده شده نمیتواند. هر افغان منسوب به عجره است که پدرش آنها را به وی تفهیم کرده است برعین حال او از موضوع تعلقش به یک جامعه در حال نمو از داخل که همانا قوم است آگاه است. خواه این قوم بربره (مانند باری در نورستان) گروپ دینی (سادات)، گروپ نژادی (منجانی) باشد و یا یک جامعه دهاتی و یا فامیل توسعه یافته باشد. ما لفظ قبیلہ را به قومی استعمال میکنیم که از حقوق عنعنوی و رسم و رواج خاص خود و در حیطه اسلام از

ارزنی های مستقل (ناموس ، انتقام گیری و غیره) برخوردار باشند .
نمونه این نوع قبایل در علاقه پشتون نفین شرقی به ملاحظه میرسد که در
آنجا به " پشتونولی " که هم قانون گذاری و هم یک نوع ایدئالوژیست
بر میخوریم . بر علاوه عرف جرگه که جلسه یا اجتماع مردان همان قبیله
میباشد در آنجا موجود است . علاوتاً قبایل بزرگ (مهمند ، خدران
جاجی و غیره) از پایگاه های ارضی برخوردار اند . برای پشتونهای
غربی خاصاً درانی موضوع هنوز پیچیده تر است . درین مردم نیز طور
یقینی حافظه قبیلوی وجود دارد و تعلق داشتن به قبایل و اقوام از
موضوعاتی است که اسباب سرور و مباهاات را برای افراد فراهم میکند .
وفاداری آنها به خانواده های بزرگ مثل خاندان سلطنتی توجیه شده و
یا در مورد پوپلزاری ها که از کرزی تبعیت میکنند . این مردمان از عرف
لویه جرگه و اصول مساوات فردی جانبداری مینمایند . گرچه عرف در
میان قبایل درانی به تناسب اقوام غلجایی در شرق کشور آنقدر قوی
نیست . از طرف دیگر نفوذ علما در میان درانی ها بیشتر میباشد .
ازین لحاظ آیا امکان دارد از احتمال عدم قبیله گرایی صحبت شود؟ در
واقعیت ، طوریکه معلوم میشود ، در میان درانی ها روابط قبیله ای و
باخبری از آن به تناسب مردمان شرق وجود نداشته بلکه آنها با
تشکیلات دولتی تماس بیشتری داشته اند (صفوی ها و امارت کابل) .
درانی ها در وقت کم موفق شدند طبقه اشرافی طرفدار دولت را به کمک
زمین های داده شده از طرف شاهان (سیستم جاگیرداری) به وجود آورند
با آنها درانی یکی از قبایل عمده پشتون و گهواره آن محبوب میگردد .

با آنکه چیزی مثل يك ملت افغان هرگز وجود نداشته مگر یقیناً دولت افغانی وجود داشته است و میتوان تاریخ آنرا تشریح نمود. ولی به مشکل ندی را میتوان ارائه کرد که ناشی از مساعی برای نابیده گرفتن نفوذ کردن یا مخالفت جدی با دولت باشد. تا امروز دولت به صورت یکبارگی به وجود نیامده و نه هستی مجرد داشته است ولی از نگاه تاریخی از جامعه عشایری نشئت کرده است. ازین سبب ما تاریخ را برای جستجوی منشاء دولت ورق زده و هم روابط ذاتی میان دولت و جامعه را بررسی میکنیم.

منشاء دولت افغانی :

اتحاد قبایلی : دولت افغانی در قرن هجده وقتی که اتحاد قبایلی منجر به دولت سلاله ای گردید در سال ۱۷۴۲ احمد شاه سدوزی مربوط قوم بوبلزایی هم پیمان (کنفدراسیون) ابدالی را که به درانی مشهور و بین ایران و دریای سند موقعیت داشت رهبری نمود. به تعقیب سلسله سدوزی یکی دیگر از شاخه های قوم درانی، محمدزایی ها به قدرت رسیدند که تا ۱۹۲۸ دوام کرد. تاسیس کنفدراسیون از هدف مشترك فتح مناطق همجوار جهت تاراج و باج گیری نشأت مینمود. از اشکال سیاسی و نظامی این دوره نحوه جنگ های قومی بود. جنگ يك موضوع کوتاه مدت بوده و توسط جرگه از مشران قبایل در مورد آن تصمیم گیری میشد. سربازان که از میان جنگجویان انتخاب میشدند به نام لشکر یاد میشدند. لشکر خصومیات قومی را داشت لیکن توسط يك رهبر موقتی که اختیارات زیاد

نداشتند و دایماً مورد سوءظن به خاطر جانبداری از قوم خویش قرار داشت اداره میشد، این شخص به حیث سرلشکر با افراد تحت قومانده خود تمهیداتی بسته میکرد. حق حکمرانی به او از طرف لویه جرگه داده میشد. این جرگه در مواقع بحرانی تدویر میشد تا تصمیم مقتضی را بگیرد (تاج گذاری نادرخان در ۱۹۲۹ یکی ازین مواقع بود). درین جرگه به عرض احساس وطندوستی، بیشتر تشخص قومی مورد توجه قرار میگرفت. وفاداری يك شخص منوط به پابندی وی به قوانین محلی (بشتونولی) در داخل گروپ کوچک بوده نه به مقابل تمام بشتونها و دولت. هم پیمانی با دشمن به خاطر تحفظ ارزشهای قومی (انتقام یا تبارز شخص) بوده و خیانت را افاده نمیکرد. به کارگیری بشتو (خود را با ارزش جلوه دادن) بود نه اینکه بشتون بودن را که مربوط به همان ملیت است تبارز داده باشد.

از امیر تا دولت :

ارتباط میان يك کنفدراسیون قومی و حکومت مرکزی را نمیتوان با آنچه در مراکش به مشاهده میرسد مقایسه کرد. در آنجا داریسیا و دارالمخزن دو نوع اداره اند که یکی نمایندگی از حوزه قومی نموده و دیگری تحت حکومت مرکزی قرار دارد. اقوام افغانی خاصاً برانی و غلجایی به حکومت مرکزی منحیث نماینده شان نگاه میکنند. حکومت مرکزی به نمایندگی از آنها فتوحاتی را که این اقوام به صورت مشترك انجام داده اند اداره کرده تا از منافع مادی و افتخارات معنوی به صورت یکسان استفاده نمایند. از نگاه اقوام دولت در حاشیه مایل

قرار داشته و سرزمینی را اداره میکند که ایشان به اساس ولسی (کافدراسیون) به دست آورده اند و سرحدات این سرزمین ها دایماً تغییر میکنند. درین صورت یگانہ وسیلہ تداوم تلقی میشود. تا جائیکہ بسہ سرزمین های خود این اقوام مربوط است حکومت درین صورت غیر از حشو و زواید چیزی دیگر نیست. وظیفہ تاریخی دولت افغانی به این خلاصہ میشود کہ دولت در مدد است بہ عوض در حاشیہ بودن بہ مرکزیت بیانجامد و روابط گنشتہ را لغو کند. لیکن هیچگاہی دولت نمیتواند خود را از زیر بار اثرات قومیت کہ بہ آن قانونیت بخشیدہ است برہاند. از همین سبب است با وجودیکہ دولت مظاهر غرب را بسیار پذیرفتہ ولی در عین حال قبیلہ ای باقیماندہ است.

تاریخ دولت افغان از آغاز تشکیل آن در ۱۷۴۷ تا حال انبساطہ از تلاشی است کہ دستگاه دولت کوشیدہ است خود ارادیت اش را از اقوام بہ دست آورد. دستگاه دولت از زیر نفوذ قومیت طوری فرار کردہ است کہ هیچ یک از اقوام کدام مسئولیت خاص خود را حفظ نکرده لیکن با وصف آنہم حکومت از محافظت و مواظبت اقوام برخوردار است. در اوج قدرت دولتی هنوز محمدزایی ها قرار دارد. انکشاف دستگاه دولتی طبقہ جدید اجتماعی (روشنفکران، عساکر و کارمندان دولتی) را بہ وجود آورد. این طبقہ جدید محصول سیستم تعلیم و تربیہ ایست کہ از سال ۱۹۵۰ بہ بعد نشو و نمو قابل ملاحظہ داشت. (تعداد متعلمین از ۴۵۰ در ۱۹۴۵ بہ ۷۰۰۰ در ۱۹۷۵ رسید و ۹۰ فیصد آن در دستگاه دولت جذب میشوند.) این طبقہ جدید تحصیل کردہ از اجتماع سنتی جدا مانده و بہ آن الحاق نمی

یابند. مگر آنها در عین حال نقش تعیین کننده چندانى در دستگاهى ندارند که تمام هست و نیست و ملك ایشان مرهون به آن میباشد. در دوران گسترش نفوذ در مناطق قومى و غیر قومى دولت از سه وسیله قومیت، اسلام و ملیت گرایی برای قانونى جلوه دادن خود استفاده کرده است.

وقتى سلاله درانى در ۱۷۴۷ تاسیس گردید، يك قدرت خود مختار و نخبه به وجود آمد. دولتى که تشکیل گردید نتیجه سابقه دشواری بود که در آن قوانین معینى حکمروایی داشت. یکی از قبایل متیقن بود که پادشاه تهیه کند (سدوزیبى ها تا ۱۸۱۸ و محمد زایى ها تا ۱۹۲۸) و بعداً همبستگی هاى زناشوهرى بین فامیل ها به وجود آمد که باعث تشکیل جناح هاى رقیب گردید. این کار اقوام غیر از سدوزیبى را به روی صحنه کشانید و از طریق مادران مدعیان تاج و تخت صورت میگرفت. بار مسئولیت دولت داری توسط فامیلهاى بزرگ از قوم درانى به دوش کشیده میشد (این وضع تا سال ۱۹۷۳ دوام کرد البته تا جائیکه به نظام عسکرى ارتباط داشت).

تعداد مدعیان تاج و تخت کم نبودند و اکثر شانرا افراد فامیل هاى قریب (برادران و پسران کاکا) تشکیل میدادند. چون در نظام اسلام حق نخست زادگی (ارشدیت) موجود نیست. انتخاب (حق تاج و تخت) بر اساس جرگه یا توسل به اسلحه صورت میگرفت. این منازعات بیشتر جنبه سمبولیک داشت و چون تمام مدعیان تاج و تخت به قوم درانى تعلق داشتند بنابراین تصمیم از جانب پشتونهاى غیر درانى اتخاذ میگردد. قومیت

ذاتی با وابستگی خویشاوندی استحکام مییافت و صرف خانم هائیکه از فامیل های مقتدر میبودند، در سیاست نفوذ داشتند. ازین سبب دسته ای از اشخاص با نفوذ که در سیاست نفوذ داشتند از سلاله درانی و فامیل های بزرگی که با آن ها علایق خویشاوندی برقرار میکردند ظهور مینمود. از نگاه اجتماعی این گروپ از منشاء قومی خود میبرد، طوریکه به قوانین عشایری و حوزه های قومی کدام علایق نداشتند و حتی از لسان پشتو دوری اختیار میکردند. با آنهم وقتی مسئله قانونیت مطرح می گردید منسوب ساختن خود به قوم آغاز میکردید و خود را در زیر بال اقوام قرار میدادند تا به این ترتیب به قدرت خویش تداوم بخشیده بتوانند. این جا است که مفهوم دولت قومی عرض اندام میکند.

از همان آغاز تا ایندم دولت در پشتیبانی از عصری کردن قرار داشته و کوشیده است مفکوره های جدید بخش و گسترش یابد. تا زمان حکمرایی امیر عبدالرحمن خان (۱۸۸۰ - ۱۹۰۱) دستگاه دولتی از سلطنت تفکیک نبود گرچه حتی در زمان امیر دوست محمد خان (۱۸۳۵ - ۱۸۶۳) ضرورت به قوای مسلح که صرفاً لشکر نباشد احساس گردیده بود. اصلاحاتی که از جانب امیر عبدالرحمن خان به عمل آمد متکی به کدام مفکوره خاصی نبود. عقیده او به عصری شدن صرفاً جنبه عملی داشت. منظور او واقعیت گرایی دستگاه دولت و موثر ساختن آن بود بدون اینکه جامعه منتسبی تغییر چندانی داشته باشد. تخنیک های جدید معرفی و در بخش های کلیدی اصلاحات لازم آورده شد. مگر این اصلاحات به صورت تدریجی صورت گرفت. به هر صورت این آغاز پروسه کند عصری سازی بود که در متن جامعه

تصفیه گردید. عصری سازی به حیث يك محصول ضمنی بود نه هدف نهایی. قدرت روز افزون دولت قوای مسلح را ایجاب مینمود. برای این کار پول و اسلحه ضرورت بود تا صنایع به وجود آمده و سیستم مالی اصلاح شود. دولت در اقتصاد مداخله کرد و کشور را به واحدهای اداری به منظور اداره و اهداف نظامی تقسیم نمود. در عین حال برای اینکه از نفوذ قومیت بکاهد به قوانین اسلامی توجه کرد. برای اینکه قوانین دولتی را نافذ کرده باید امیر به عنوان سلطان و حامی عقیده شریعت را نافذ کرد. وی کوشید تا طبقه روحانی را با موسسات غیر مذهبی توافق دهد. بر علاوه با کنترل مدرسه و وقف خواست معاشات مقرر کند و حتی در حرم شرعیات مداخله نماید.

با نفاذ این اصلاحات عملی که در چوکات اسلام قرون وسطی عملی می گردید، امیر توانست رضایت اقوام را جلب و به سلطنت خود از جانب علما مشروعیت ببخشد.

در عوض امیر به مصلحت عمومی و خدمت در راه اسلام توظیف گردید. به این ترتیب مساعی امیر عبدالرحمن برای برآه انداختن اصلاحات مخالفت را برنیا نگیخت. تنها معرفی کردن بنیده عصری سازی در دستگاه دولت نبود که جامعه را روبروی عصری شدن قرار داد. در افغانستان مانند سایر نقاط جهان صرفاً عصری سازی (به کارگیری تکنالوژی یا به وجود آوردن موازنه بین خرچ و تولید در دستگاه دولت) نیست که مشکل می آفریند بلکه این انقلاب کلتوری است که از عصری شدن ناشی میشود و اصلاحات فکری و پذیرش نورم های اجتماعی را احتوا مینماید.

در دوره زمامداری امان الله (۱۹۱۹ - ۱۹۲۹)، عصری سازی با يك سلسله مشکلات حل ناعلمی مواجه گردید. در این زمان سعی شد تا اجتماع به خود شکل جدیدی بگیرد و زندگی مدنی سراز نو به وجود آید. این عصری سازی با الهام از جامعه روشنفکری اروپا و جنبش سلفیه به راه انداخته شد. درین جنبش پیشرفت، تعلیم و تربیه مقام خاصی داشت و تا اندازه، مخالفت با جامعه روحانیت را شعار خویش قرار میداد شیوه برخورد با خودکامگی و اعمال زور از جانب دولت براه می افتاد. در افغانستان مشی روشنفکرانه ابتدا از طرف محمود طرزی آغاز گردید. افکار روشن گرایی او در سراج الاخبار (۱۹۱۱ - ۱۹۱۹) انعکاس می یافت. این خصوصیت روشنفکری تا زمان ظهور کمونیست ها بلا تغییر باقیمانده جامعه روشنفکر، بیسوادی دهاقین و گوشه گیری ایشان از امور را مانع عمده سراز خود می یافتند. انقلاب فکری که از دور توسط قدرت مرکزی کنترل میشود، پیشرفت را نشان میداد. مسئله تعلیم و تربیه از شرایط مهم پیشرفت محسوب میگردد. از ۱۹۲۴ به بعد مصالحه بین دولت و اجتماع که اغلباً با بی تفاوتی متقابل توأم بود، برهم خورد. نتیجه بروسه آهسته که از اثر جدا شدن دستگاه دولتی از اجتماع به میان آمد. به وجود آمدن طبقه جدید سیاسی بود که هواخواه ارزش های واهی وارد شده از غرب بود. بعد ازین زمان بود که عنعنه فاصله گرفتن مردم از صاحبان قدرت ظهور کرد. تا حدی جامعه نتی بیشتر از دایره حقوقی خویش به محور اصلی مخالفت با دولت عرض اندام کرد. برعکس دولت برای تشخص و تبارز خویش وادار گردید تا جهان ساکت

و تغییر ناپذیری را که برای قرن‌ها به همین طریق مانده بود به وجود آورد. موجودیت دولت بدون موجودیت طبقه روشنفکر اجتناب ناپذیر می نمود. ازین لحاظ احتیاج به این طبقه در القاب بیشتر تبارز می یافت مثلیکه اصطلاحات شفق، سراج، ضیاء و غیره در ختم قرن نوزده به وجود آمد تا جامعه را کد و متوقف را به مبارزه طلبیده باشد. درین مرحله موقف طبقه روشنفکر همانند موقف علمای مذهبی بلند رفت. بهترین مثال درك نظریه طبقه روشنفکران را خواه اسلام گرا باشد یا لیبرال یا حتی مارکسیست درین مطلب میتوان یافت که در کابل تایمز ۲۹ اگست ۱۹۷۰ (دوره شاهی مشروطه) به نشر رسیده است. "آنچه دهاقین ما به آن نیاز واقعی دارند اینست که مفکوره های عجیب و غریب را از سرخود بیرون کنند." مفکوره ملت طفره آمیز به ثبوت رسید.

موقف امیر کابل توسط امیر یالیزم خارجی مستحکم گردید. چون افغانستان يك کشور حایل بود، بنابراین در چهار چوب يك دولت تاسیس گردید. دولت تنها قادر به تحمیل سلطه اش بالای اقوام و حفظ قلمروش بود. این قابلیت دولت از كمك های مالی و اسلحه ای بود که از جانب انگلیسها بین سالهای ۱۸۸۰ تا ۱۹۱۹ فراهم میگرفت. تاسیس سرحدات با زیربستی از جانب انگلیس و موافقت روس انجام میگرفت. با فشار انگلیسها بالای افغانها معاهده گندمك (می ۱۸۷۹) و خط دیورند (۱۸۹۳) تحمیل گردید. با تعمیل فشار از جانب روسها موافقت نامه های ۱۸۸۸- (آمو دریا) و ۱۸۹۵ (پامیر) و موافقت نامه های بین روس و انگلیس در ۱۹۰۷ سنت پترزبورك بالای افغانها تحمیل گردید. به این ترتیب سرحدات

افغانستان در مطبوعات جهان

درین شماره

- ۴ مخالفت روسیه با ارسال اسلحه
- ۷ دولت و جامعه در افغانستان
- ۲۳ حکومت حزب وطن
- ۴۳ همسفریها با مجاهدین

مض استراتیژیک بوده و ملاحظات نژادی و تاریخی را نادیده گرفته است. طوریکه تحلیل گرانگلیسی مینویسد:

منظور از به کار گرفتن اصطلاح سرحدات علمی درین مورد چیست؟ این

امر ناممکن میبود که سرحدات شمال شرقی امپراتوری هندی ما را بسا در نظر گرفتن ملاحظات نژادی، سیاسی و یا ایجابات نظامی تعیین کرد. مفهوم سرحدات علمی همانا سرحدات استراتیژیکی است که به صورت خط دفاعی در برابر حملات آسیای میانه کشیده شده باشد. خود افغانان قلمرو خویش را چگونه میبینند؟ طوری که الفونستون در ۱۸۰۹ اظهار داشت، "این مرز برای کشور خویش نامی ندارند." "دو نوع تفسیر ازین مسئله محتمل است: نخست، نظر ارضی و سلاله‌ای که افغانستان ساحه‌ای را در بر میگیرد که توسط امیر کابل اداره میشد (بناءً اشاره‌ایست به سوی منشاء قومی) ثانیاً تفسیر موضوع از نگاه مذهبی است که همان ساحات را دربر میگرفت که با سلطنت‌های کفار (بریتانیه و روس) یا رافضی‌ها (ایرانیان) احاطه شده است. این ساحه نمایندگی از ملت مینمود که مطابقی به قوانین امپراتوری عثمانی "جامعه مذهبی" نامیده میشد. ملت بخش جغرافیایی است. ملت مملعه است. این طرز تعبیر است از ملت که ده‌ها قرن به همین مفهوم آنرا میشناختند. تا ۱۹۲۴ یعنی زمان الفای امپراتوری عثمانی و آغاز اصلاحات امان‌الله، امیران برای قانونی جلوه داده خود و دولت احاسات دینی را با دفاع از ملت مسلمان که مورد حمله کفار قرار گرفته است تحریک مینمودند. ولی وقتی حکومت امان‌الله از طرف ملل اروپایی به رسمیت شناخته شد و امپراتور

عثمانی لغو گردید این طرز فکر کهنه شد. دولت کوشید روحیه امانت ملی (نیشنلیزم) را که افغان خالص است جاگزین مفکوره قبلی نماید. به وجود آمدن بیرق و تجلیل از روز ملی بار نخست در زمان امیر عبدالرحمن رخ داد و به تعقیب آن در زمان حبیب الله (۱۹۰۱ - ۱۹۱۹) سرود ملی نیز به آن ها افزوده شد. در قانون اساسی ۱۹۳۳ افغانستان به حیث يك ملت تعریف شده بود و در آن هر فرد افغان بدون در نظر داشت مذهب حق زندگی را داشت (ذکری از ملت مسلمان نشده بود). فاصله گرفتن از اشکال قانونیت اسلامی در اعای هند و آریایی بودن قبل از اسلام (بدین وسیله ارزش قایل شدن به باستان شناسی) ، فلکلور و موضوعات شامل در آن "بزکشی" که نوعی ورزش ترکی به حساب میرفت به حیث بازی ملی ، رقص ملی "اتن" که از پکتیا نشأت کرده ، نیز همه ابداعات به حساب رفتند. نوشتن مجدد تاریخ ازین که افغانستان به حیث يك واحد سیاسی - از زمانه های خیلی قدیم وجود داشته صورت گرفت. مکاتب که یقیناً وسیله یا محرك این مفکوره بودند ایجاد گردید.

لاکن دولت همیشه بین دو نوع طرز فکر سرگردان بود یکی من حیث يك ملت به مفهوم خاص آن و دیگری ملت پشتون که گروپ نژادی بوده و طوری تلقی میشد که هنوز به سرحد ملت بودن نرسیده است (رسیدن به این مرحله وقتی میسر است که سایر نژاد ها به پشتون ملحق شوند) در صورت تعریف اولی مسئله هیچ يك از گروپها دخیل در ملت (به صورت مشخص) مطرح نمیشد. در تعریف دوم از آن پشتونها ی غیر ایرانی نفع میبردند (زیرا که آنها به طبقه اشرافی قومی تعلق ندارند) آنها حالا در نیشنلیزم

پشتون ایدیولوژی را یافتند که به آنها فرصت میدهد سرنوشت اجتماعی خود را بهبود بخشیده و وسایلی را به دست آورند که از طریق آن انحصار قدرت را در داخل زندگی ولسی به دست آورند. گروه اخبارالذکر در میان جوانان خاصاً در گروه تحصیل کرده (اغلباً کمانیکه از قوم غلجایی بودند) هواخواهان پیدا کرد. این هواخواهان در همین اواخر از دهات به شهرها کوچیده و عنعنه قومیت خویش را از دست داده بودند. این گروه کسانی بودند که در بین آن خلقی گری حزب کمونیست رواج یافت. این خلقی گری آخرین مرحله نیشنلزم پشتون بود لیکن حتی در میان اقوام پشتون هیچ پشتیبانی نداشت. بعد از تهاجم روس، مقاومت نبرو گرفت و مفکوره ملت دوباره ترقی کرد.

توسعه دستگاه دولت :

اکنون توجه خود را به پالیسی گسترش دستگاه دولت از زمان امیر عبدالرحمن تا کودتای کمونیستها معطوف میداریم. این درست همان پالیسی بود که رژیم ببرک و روس آرزو داشتند آنرا دوباره برقرار سازند. جناح خلق بعد از رسیدن به قدرت خواستند همه چیز را در حیطه صلاحیت دولت بیاورند. آنها به اجتماع منحصراً مجموعه افراد فاقد صلاحیت اداره شخصی و تعیین کننده سرنوشت نگاه کرده و حالا که به گفته آنها فیودالیزم از بین رفته و در اجتماع هیچگونه علایق اجتماعی وجود ندارد. تا این زمان دولت به مقابل اجتماع از در سازش پیش آمده و ارزشهای مثبت آن را به رسمیت میشناخت. (ص - ۱۳)

حکومت حزب وطن

جوخن مېلر

در حالیکه نجیب روز بروز موقف خود را تقویت میکند تنظیمهای پشاور روز بروز اهمیت خود را از دست میدهند. ترین روزها بار دیگر وزرای خارجه روسیه و امریکا در پاریس با هم ملاقات میکنند تا در باره "طرق ختم جنگ در افغانستان با هم مشوره نمایند.

اینکه بعد از بازگشت قوای شوروی در افغانستان چه میگذرد دیگر در اروپا طرف علاقه کسی نیست. در حالیکه امروز در ایران و پاکستان میلیونها مهاجر افغانی زندگی میکنند سوال این است که چرا ایشان به مملکت خود باز نمیگردند؟

مقاله ذیل میکوشد تا به این سوالات جواب بدهد. این مقاله گزارشهایی را در باره وضع سیاسی و نظامی اطراف کابل بررسی نموده ضمناً خود را به وضع گروههای مهاجر افغانی در پشاور پاکستان مصروف ساخته است. نویسنده مقاله که ترین نزدیکی از هر دو طرف سرحد دیدن نموده است تحلیل خود را از اوضاع به صورت ذیل ارائه میدارد: زندگی در کابل هنوز هم غیر عادی بوده و به هیچ صورت یک زندگی ساده و گوارا نمیباشد. ولی باز هم نمیتوان گفت که آیا وضع

کابل نسبت به دو سال قبل بهتر و آرامتر است؟ در حال حاضر اکمالات مردم کابل با تشنعات و سکتگی ها روبروست ولی باز هم به مقایسه سالهای قبل وضع بهبود یافته است. در حالیکه دو سال قبل کمبود هایی در تهیه نان، آرد و نفت به نظر میرسید، امروز ازین ناحیه مشکلات زیادی مشاهده نمیگردد. در حالیکه در ماه اگست شال گذشته حتی عراده جات روسی به کمبود مواد سوخت گرفتار بود و حتی آن عراده جات مواد سوخت خود را به قیمت فی لیتر ۴۰۰ افغانی از بازار ر سیاه تهیه میکردند. در تابستان سال ۱۹۹۰ نه تنها برای کمبود نفت رفع گردید بلکه قیمت نفت نیز تنزیل نمود. امروز يك لیتر نفت می تواند به قیمت ۸۰ افغانی به دست آید. مشکل تهیه نان نیز حالت مشابه دارد. در حالیکه در سال گذشته يك قرص نان به ۱۵۰ افغانی به دست می آمد، امسال میتوان يك قرص نان را به ۲۵ افغانی به دست آورد. علت نزول نرخ را سوداگران افغانی در وفرت عرضه آرد میبینند. طوریکه مشاهده میگردد اقدامات دولت طوری بود که عبدالوکیل وزیر خارجه در سال قبل آنرا بیسگویی کرده بود که حکومت در اکمال مردم شهر کابل نسبت به تجارب تلخ زمستان گذشته (۸۸-۱۹۸۹) اهمیت بیشتری را قایل است. نظر به گفته عبدالوکیل ترجیح اکمالات شهر نسبت به اکمالات جنگ میتواند از نا آرامی های شهر جلوگیری کند. با وجود توجه به اکمالات شهر نباید این حقیقت را از نظر دور داشت که هنوز هم حیات مردم در شهر کابل آسان نیست. یکی از مشکلات عمده انفلاسیون تورم است که در اثر بلند رفتن نرخها اکثریت مردم توان آنرا ندارند

که مواد مورد ضرورت خود را به اندازه ای که آرزو دارند خریداری نمایند. به طور مثال در حالیکه قیمت يك کيلو بادنجان رومسی در بازار ۲۱۰ افغانی و قیمت يك کيلو لوبیا ۲۵۰ افغانی است معاش يك نرسشفاخانه نظر به کیفیت درسی و تجربه کار و سن و سالی بین ۲۳۰۰ - ۴۰۰۰ افغانی است. اندازه انفلاسیون بین ۶۰ - ۹۰ فیصد تخمین شده است. از جانب دیگر تنزل ارزش بول را میتوان درین واقعیت مشاهده کرد که در نوامبر ۱۹۸۸ میتوانستیم در مقابل يك دالر امریکایی در بازار ۲۱۰ افغانی به دست آریم، در ماه اگست نرخ تبادل دالر به ۳۵۰ افغانی رسید و در جون ۱۹۹۰ يك دالر امریکایی در مقابل ۵۸۰ - افغانی تبادل میگردد. این انفلاسیون بولی در شمار اول دارندگان عاید ثابت را که درحقیقت مامورین و مستخدمین دولتی اند متضرر ساخته که مخصوصاً وفاداری این طبقه و عساکر برای حکومت کابل موضوع حیاتی است. با ترك این موضوع حکومت كوشش نهایی خود را به عمل می آورد تا ازین حالت جلوگیری کند لذا برای جلوگیری از آن به اقدامات سه گانه ذیل متوسل شده است:

اولاً اجازه کار دو هفته به مامورین دولت، به این طریق که يك مامور بتواند از صبح تا بعد از ظهر با يك معاش در يك جای کار کرده و بعد از ظهر در محل دیگری کار کند.

ثانیاً تشویق و تهیه امکانات کارهای شخصی به مامورین دولتی منحیث يك منبع عاید اضافی مثلاً برای مامورین امکان آنرا میسر ساختند تا بتوانند در اثنای سفرهای رسمی تکه های نساجی را از

کابل ارزان خریداری و به قیمت گزاف در اطراف به فروش برسانند. ثالثاً تهیه کوپونهای دولتی به مامورین و مستخدمین که به وسیله آن میتوانند مواد غذایی را از مغازه های دولتی ارزان خریداری و یا به صورت مجانی به دست بیاورند و یا در مقابل آن قیمت ناچیز را بپردازند. از همین کوپونها مامورین دولت و مستخدمین میتوانند در ماه ۴۹ کیلو گرام آرد را مجانی به دست بیاورند و اگر کسی خود از کوپون استفاده نکند میتواند آنرا در بازار سیاه به قیمت بلندتر به فروش برساند. (کارگران تصدی های شخصی نیز از چنین امتیازی برخوردارند و قسماً از امتیازات یولی استفاده مینمایند.)

خرابی وضع مواد غذایی را در کابل میتوان از اول آمار ناشی از کمبود مواد غذایی بهتر حس زد طوری که معلوم گردیده بیشتر از ۷۰ فیصد اطفالی که در شفاخانه های کابل تولد میشوند مریضی شان ناشی از کمبود مواد غذایی است که درین صورت کمپ های مهاجرین افغان در پشاور در حالت بهتر قرار دارند چه کمکهای موسسات مختلفه خیریه به ایشان میرسد ولی مردم کابل ازین نوع کمکها محروم اند (۲ در ۳ قسمت نفوس امروز کابل نیز مهاجرین اند) .

حملات موشکی مجاهدین به کابل هنوز هم وضع کابل را خرابتر کرده است. بر اساس گزارش ها مجاهدین در طول سال گذشته روزانه به کابل از ۱۰ - ۱۵ راکت فیر میکرده اند. در اپریل سال ۱۹۹۰ فیر راکتها دوچند شده است، در حالیکه کثرت فیر راکتی به شهر (تقریباً ۶ در ماه اگست در یک روز حتی تا ۱۶۹ فیر) در حال تغییر بود. در ماه

های اخیر روزانه در شهر کابل بین ۱۰ - ۳۰ راکت فیر میگردید. راکت های فیر شده اخیر از نوع راکتهای خوشه‌یی بوده که هر يك دارای چندین كلاهك است و بعضاء از هر راکت تا ۹۶ كلاهك منفجر شونده در يك ساحه وسیع پراکنده میشود. این راکتهای خوشه‌یی بین مردم عادی کابل موجب تلفات سنگین گردیده است و به همین علت خوف زیادی را نیز به بار آورده است. آنچه به تلفات قوای عسکری و تخریبات مناطق و تاسیسات نظامی تعلق میگیرد باید گفت که این نوع تلفات و خسارات خیلی کم بوده و اگر گاهی هم صورت میگیرد اتفاقی است و میتوان آنرا تصادفی دانست. تاثیرات راکت اندازی به شهر کابل بالای مردم منفی بوده از خوشی مردم در برابر مجاهدین کاسته و اندازه این کاهش در مناطق مختلف به اندازه های مختلف و متفاوت است. مجددی و گیلانی که مخالف راکت اندازی بر کابل اند از اعتبار بیشتری برخوردار اند و فکر میشود که ایشان از حل سیاسی طرفداری میکنند. ترین میان نجیب‌الله نزد مردم از اعتبار بیشتری برخوردار گردیده چه اکثر افراد فکر میکنند که او بود که قوای شوروی را از مملکت بیرون کرد و توانسته از نگاه سیاسی و نظامی به بقای حکومت خود ادامه داده و منعیث يك شخص قوی اظهار وجود کند. از جانب دیگر مردم نیز تصور مینمایند که در مملکتی مثل افغانستان که مردم به تفرقه گرفتار اند وجود يك شخص قوی ضروری است. پروگرام آشتی و صلح او حتی امروز از جانب کسانی تائید میگردد که حتی یکسال قبل به موفقیت این پلان بدبین بودند.

راکت اندازی از ۲۱ جون به اینطرف تخفیف یافته است ، در حالیکه در روزهای قبل از آن بیش از ۴۰ راکت در روز فیر میگردید . این تعداد بعد از ۲۱ جون بین صفر تا ۱۰ راکت رسیده است . درین اواخر قوای حکومتی بعضی مناطق ستراتیژیک مجاهدین را مخصوصاً در ناحیه پغمان اشغال کرده است . پغمان در گذشته و حال چه از نگاه نظامی و چه از نگاه سیاسی سمبول جنگ از اهمیت خاصی برخوردار بود . این منطقه در حالیکه در سابق محل تفریح و سیاحت بوده مستقیماً در دروازه های کابل قرار داشته و از ابتدای جهاد همیشه در تصرف مجاهدین بوده است . درین منطقه تظاهر و تبارز نظامی در نزدیک پایتخت امکان پذیر بوده و حتی نه قوای شوروی و نه قوای همکار آن یعنی حکومت کابل توانسته بودند پغمان را تحت تسلط و اداره خود بیاورند . این منطقه همیشه منحیث یک منطقه غیر قابل تسخیر پنداشته میشد چه نظر به امکانات ستراتیژیک آن از اهمیت خاصی برخوردار بود یعنی در حالیکه قوای متعرض دره پغمان از فاصله های دور به خوبی نمایان میگردید ، دره ها ، سنگلاخها و بناگاه های این دره به قوای مدافع موقعیت خوبی را امکان پذیر ساخته بود . پغمان را میتوان منحیث سمبول وجود مجاهدین در دروازه های کابل تعبیر کرد . علاوه بر این منطقه را میتوان منحیث سمبول عدم توانایی قوای شوروی و حکومت کابل دانست که نتوانسته بودند یک مرکز ستراتیژیکی مرکزی را به دست آورند در حالیکه همین منطقه برای مجاهدین یک نشانه از شکست ناپذیری مطلق بود . پغمان مرکز مهم فیر راکت به جانب کابل است .

تنها در سال گذشته بین ۱۳۰۰ - ۲۰۰۰ راکت از همین منطقه بالای شهر کابل فیر گردیده است . به قول منابع حکومت کابل این منطقه مرکز عمده فعالیت های مجاهدین به شمار میرفت .

تهاجم ماه می که تقریباً چهار هفته دوام کرد گرچه موفقیت های را به حکومت کابل به بار آورد ولی باز هم حکومت کابل را قادر ساخت تا ساحات وسیعی را درین نره به دست آورد . با وجود مشکلات قوای حکومتی موفق شد تا اواسط ماه جون با حملات متعدد و برخوردهای مختلفی با ۲۵۰۰ مجاهد در یغمان پیشروی کرده و مرکز یغمان را اشغال نماید .

باید یادآوری کرد که دهکده یغمان در ذات خود اهمیت کمتر دارد چه این دهکده بعد از جنگ هشت ساله کاملاً ویران شده ، دیوار های آن از هم پاشیده ، اشجار قطع گردیده حتی بام های آهن پوش آن در اثر فیر مرمی توپ و تفنگ شکل غربال را به خود گرفته است . در ماه جون اولین بار کارهای عمرانی درین وادی صورت گرفت . بعد از جنگ های بسیار شدید حکومت توسط قوای عسکری و ملیشایی خود توانست بعد از ۲۹ جون بعضی از ساحات را اشغال نماید آنها از حدود يك تا يك و نیم کیلو متر تجاوز نمیکنند . باز هم با این اشغال محدود میتوان از موفقیت های ستراتیژیکی حکومت کابل صحبت کرد چه با این پیشروی ها و اشغال ، حکومت کابل توانست مراکز عمومی مجاهدین را مورد تهاجم قرار داده و آنها را از بین ببرد که ضمن این حمله يك مرکز عمده فرمانده ، يك شفاخانه و بعضی از نقاط با ارزش و حاکم را که با

از انتشارات

کانون ترجمه آثار چپ و افغان

افغانستان در مطبوعات جهان

نشریه ماهوار آزاد غیر وابسته شامل انعکاسات جهاد بر حق

مردم افغانستان در مطبوعات جهان

مدیرمسؤل: پرهاند دکتور سید محمد یوسف علی

وجہ اشتراک سالانہ

شماره حساب بانکی:

حیب بانک لمیتد ۶۰۶۴۹
پشاور کینٹ پاکستان

در پاکستان	۱۰۰ روپیہ
در خارج	۲۰ دالر

نشانی:
پوسٹ بکس ۴۱۷
پشاور صدر
پاکستان

راکت ها و توپهای مجاهدین مجهز بود و حیثیت یست های مراقبت را داشت نیز به اشغال خود در آوردند. علاوه بر حکومت کابل یککسی از مراکز راکتی مجاهدین را که از آن به طرف کابل راکت فیر میگردید در تصرف خود آوردند. آنچه درین حملات قابل توجه است حمله به ذات خود نبوده بلکه نوعیت و کیفیت حمله قابل یادآوری است چه ضربت و سرعت حمله چنان بوده که در بسیاری نقاط مجاهدین فرصت آنرا نیافته اند که از موقعیت خود دفاع کنند و مجبور به عقب نشینی فوری گردیده بودند و حتی بعضاء موفق نشدند تا سلاح و مهمات خود را انتقال دهند در بعضی از بسته ها اجساد شهدا به جا گذاشته شده که فرصت دفن آنها میسر نشده بود که این رویه در ذهنیت افغانها يك حالت غیر عادی را نشان میدهد. چه به میدان گذاشتن شهدا در ذهنیت افغانها يك رویه غیر اسلامی و افغانی بوده و تنها این نوع رویه در حالی صورت می گیرد که جنگ شکل خیلی شدید و اضطراری را به خود گرفته باشد. چهار روز بعد ازین جنگ هنوز هم اجساد در میدان افتاده بود. در يك بازدید دو ساعته ازین مناطق در حالیکه از جانب مجاهدین در حال فرار حتی يك فیر هم صورت نگرفت قوای حکومتی به خوبی توانست تا از قوای زرهی، توپ و تانکهای خود استفاده کرده و با پیشروی یکی از قله های دیگر را در شمال این منطقه اشغال کند. قابل تعجب این بود که حتی بعضی از صاحب منصبان حکومت کابل مثل دگرمن عبدالقادر با مجاهدین ارتباط مخایره بی داشته و بعضاء مذاکرات و مباحثات سیاسی نیز انجام میدادند. این دگرمن در مخایره با مرکز از وجود رفیق های

خود برصفوف مجاهدین یا دآوری میکرد. تا اواخر جون قوای عسکری حکومت کابل نتوانسته بود تمام بره را به اشغال خود برآورد ولی موفق شده بود ۲ بر ۳ حصه بره را اشغال کند. دلیل عدم پیشروی بیشتر قوای حکومتی را میتوان در موجودیت قوای جهادی نرین بره دانست ولی باید یادآور شد که بلان اشغال بره پغمان از جانب حکومت تا حدود کوه های شمال غرب هنوز جزء بلان طویل المدت است. اعتماد به نفسی که نزد حکومت کابل از تابستان گذشته پیدا شده است روز تا روز رو به افزایش است. این اعتماد به نفس نزد حکومت به حدی قوی است که حکومت خود را به این قادر دیده که بعد از ۲۶ سال بار دیگر دومین کنگره حزب را دایر کند. آنچه قابل توجه است این است که با وجود این حزب نرین اواخر به کودتا های متعددی مواجه بوده و حتی امواجی از زندانی شدن ها را به دنبال داشته بازهم خود را قویتر احساس میکند نسبت به زمانیکه قوای شوروی هنوز از افغانستان خارج نشده بود. این احساس قوت بیشتر به این جهت نیست که تصور شود که قوای عسکری حکومت نسبت به سابق متحد تر اند، طوریکه همیشه از جانب حکومت ادعا میگردد، از يك اتحاد به هیچ وجه نمیتوان صحبت کرد از جانب دیگر برای يك مدت طولانی تری غیر قابل پیشبینی است که بین خلقیها و یرجمیها بر اثر تفکرات جدایی طلبانه ایشان کدام درز عمیقی به وجود آید چه این امکان بعد از کودتای ناکام ماه مارچ کمتر متصور است. این کودتا را نمیتوان کودتای خلقیها گفت بلکه يك کودتای اشخاص منفرد بوده که در کمیته مرکزی و بیروی سیاسی عضویت داشته

و وزیر دفاع تنی را به خدمت خود گماشته بودند. سرکوبی این کودتا در ۲۴ ساعت ازین جهت امکان پذیر شد که اکثریت قوای پولیس وزارت داخله و اکثریت صاحب منصبان پرچمی و خلقی در آن شرکت نکرده حتی با کودتا مخالفت کردند (با چند ساعتی تاخیر). این کودتا را به هیچ وجه نمیتوان يك اتحاد حکمتیار و تنی دانست طوریکه آنرا مقامات حکومت و بعضی از مجاهدین پروپاگند کردند. همه یارتنی های یشاور تلاش کردند که این کودتا را طوری تعبیر و تشریح بکنند که منفعت ایشان در آن متصور بوده و آرزوهای خود را توسط آن بیان بدارند مثلاً در حالیکه حکمتیار درین کودتا از زیاد اهمیت و پرستیژ خود را میدید، تنظیم های دیگر دست باجگی و ضعف کرکتر حکمتیار را در آن مشاهده میکردند، در حالیکه نجیب این کودتا را به حیث وسیله تحریک بعضی از صاحب منصبان علیه طرفداران تنی مورد استفاده قرار داده و با این رویه سرکوبی کودتا را تلاش میکرد. است. طوریکه با بعضی از دیپلوماتها و اعضای موثر حزب صحبت به عمل آمده است این نوع تفکرات چندان با واقعیتها مطابقت ندارد. با وجودیکه امروز هنوز هم قطب های مخالف در حزب و در صفوف قوای مسلح وجود دارد (پهلوی و جناح عمده خلق و پرچم طرفداران ببرک کارمل) باز هم نشانه هایی از تداوم مخالفت وجود داشته و در عین حال يك نوع تقویت موقف رئیس جمهور نجیب نیز به مشاهده میرسد. علاوه بر این مشکلات دیگری از قبیل قومی، نژادی، لسانی، قبیله و ارتباطات فامیلی درین جریانات رول مهم تری را بازی میکنند نسبت به برخوردهای خالص سیاسی.

ظاهراً ۱۷۰۰۰۰ اعضای حزب (تعداد اعضای حزب ممکن در حدود ۱۵۰۰۰۰ باشد) در اخیر ماه جون ۸۶۸ نفر نماینده خود را به کابل فرستادند که ایشان در يك جریان انتخابات دو مرحله یی تعیین گردیده بودند در حقیقت از هر ۲۰۰ نفر يك نماینده فرستاده شده بود. نه تنها دایر شدن کنگره* حزب بعد از ۲۶ سال اهمیت دارد بلکه وظایفی را که حزب درین کنگره در نظر گرفته است نیز قابل توجه است. در نظر است تا حزب جدیدی را به وجود بیاورند یعنی حزبی با نام جدید و پروگرام های جدید. از حزب دیموکراتیک خلق افغانستان حزب وطن ساخته شده. پروگرام این حزب دیموکراتیک و اساسات اسلام در آن در نظر گرفته شده. این تغییرات را میتوان اولین گام در تغییر شکل سیاست عنعنوی دستگاه و تشکیلات دولت که بمبنای سیاست جدید اتخاذ شده دانست در ماه می لویه جرگه در کابل قانون اساسی جدید را منظور کرد که در آن تمام نقاط اساسی که یاددهانی پروگرامهای سوسیالیزم قبل از ۱۹۸۷ را میکرد از بین برده شده.

رهنورم ها - يك پاكټ بدون محتوی :

در قانون اساسی جدید ، افغانستان به حیث يك مملکت اسلامی شناخته شده است و طوریکه در ماده اول و دوم تحریر گردیده است قوانین به هیچ وجه نمیتواند خلاف اسلام باشد. از ابتداء جون به این طرف افغانستان دارای حکومتی است که در آن حزب دیموکراتیک خلق به صورت شکلی در اقلیت است. هنوز این تغییرات و ریفورمها در

موقف قدرت حکومت کابل باعث کدام تغییرات اساسی نشده است . با وجودیکه تعداد وزرای حزب خلق در حکومت کمتر شده ولی وزارت های حاسر و با اهمیت مثل واد ، داخله ، دفاع و ملیشیا در اختیار این حزب قرار دارد . با وجود این همه این اشتباه خواهد بود که تمام این تغییرات را محض پروپاگند بدانیم و یا چیزیکه وجود دارد به حیث يك ياکت بدون محتوی دانسته شود یا يك چوکات بدون اثر یکنوع پارلمانتریزم چندین حزبی . اما این نیز حقیقت است تا وقتیکه حزب دیموکراتیک خلق منحیث یگانه بازیگر صحنه سیاسی است نمیتوان از دیموکراسی صحبت کرد . البته این را آینده واضح خواهد ساخت که آیا گروه های دیگر حاضر خواهند شد که پیشنهاد حکومت را درباره سهمگیری در حکومت بپذیرند و یا اینکه آیا حزب دیموکراتیک خلق حاضر خواهد شد که چوکات حقوقی و عملی يك دیموکراسی را تاسیس و آنرا در عمل تحقق ببخشد . در چوکات فعالیتهای موجوده شاید اقداماتی صورت بگیرد ولی این اقدامات در حال حاضر دارای اهمیت کمتر خواهند بود اما سوال اصلی و مهم ترین نقطه است که آیا حکومت کابل مخصوصاً حزب دیموکراتیک خلق حقیقتاً و در عمل حاضر خواهد بود تا قدرت را تقسیم کرده و گروههای دیگر را به شمول احزاب پشاور رقیب سیاسی دانسته و یا برعکس تنظیم های پشاور و احزاب دیگر در آینده حزب دیموکراتیک خلق را منحیث حزب مساوی الوزن و مساوی الحقوق قبول خواهند کرد . اگر این رویه را انجام ندهند پس ترین صورت ریفورم ها جزء يك ياکت بدون محتوی چیز دیگری نخواهد بود و بدون اتخاذ

چنین روش يك راه حل سياسى مشكل امكان پذير نخواهد بود.

سياست حزب وطن (حزب ديموكراتيك خلق) در حال حاضر به دو نقطه متكى است كه آنها تا حدى با همدىگر در تضاد اند. از يك جانب تلاش براى ايجاد يك سياست تفاهم در جريان است چه حزب ديموكراتيك خلق به خوبى ميداند كه بدون يك راه حل مسالمت آميز خونريزى دوام خواهد كرد و از جانب ديگر مردم و قواى نظامى هر دو از جنگ خسته شده اند. از جانب ديگر براى حزب ديموكراتيك خلق سوال موقف قدرت و امتيازات وى مطرح است كه به اين سوال حكومت و حزب ديموكراتيك خلق نسبت به سال پارساى كمتر حاضر به عقب نشينى اند. چه ايشان به اين نتيجه رسيده اند كه فعلاً به قدرت خود متكى بوده و از امتحان بدرآمده و در موقف قويتر قرار گرفته اند. البته ايشان به يك توافق با مجاهدين آماده اند اما سپردن قدرت را به مجاهدين بدون گرفتن امتياز متقابل (خلاصه جنورى سال ۱۹۸۹) ناممكن ميدانند. عبدالوكيل وزير خارجه و عبدالحميد محتاط معاون رئيس جمهور (هر دو در عين حال اعضاى بيروى سياسى نيز اند) گفته اند كه هرگونه فيصله قدرتهاى بزرگ به ضرر حكومت كابل به هيچ وجه طرف قبول آنها نخواهد بود.

همچنين رايور احراات نجيب الله در كنگره دوم حزب نيز نشانه اى از اطمينان و اعتماد به نفس حزب هست چه نجيب الله و يك عده از سران حزب ظاهراً خود را قويتر احساس کرده اند، جرئت آنها داشته اند تا با نقاط معين تاريخى حزب محاسبه نمايند كه اين محاسبه از چوكات شكلى يك نوع اعتراف عادى تجاوز ميكرد. بدين ترتيب حتى به قتل

و مجازات مخالفین از جانب حزب اعتراف به عمل آمد. البته انتقاد تنها دامن رهبران از اعتبار افتاده حزب را نگرفته بود بلکه درین کنگره تلاش به عمل آمد که با وجود انتقادات از تاریخ پر افتخار و قهرمانانه حزب نیز یادآوری به عمل آید. تغییر نام و پروگرام حزب منعیست که ضرورت تطابق با واقعیت‌های اجتماعی تشریح شده در عین حال بسی منظر منفی را باید زدود و برنامه‌ها را به اهداف جدید و مثبت متکی گردانید. این سیاست دو رویه، ظاهراً تحت تاثیر مخالفت‌های داخلی حزب اتخاذ گردیده که بعضاً تغییر ساختمان را در حزب آرزو نداشتند. حریانات معین ایدئولوژیکی مثلاً موقف انقلاب در تاریخ دنیا و افغانستان یا سوالهای راجع به سوسیالیسم و کپی‌تالیسم خود جواب‌های که به انتقادات داخل حزب بود. چپ‌روان حزب میکوشیدند تا رئیس را با اسلحه خودش ضربه بزنند. به همان اندازه این نظریات در چوکات حزب محدود قرار داده شده است.

آزادی بیان باید رعایت گردد ولی بازم جدایی طلبی ممنوع بوده و تمثیل پرولاریزم در بیرون و وحدت و یگانگی در داخل منعیست. شعار حزب خلق هنوز هم مدار اعتبار است.

تغییراتی در گرویه‌های مجاهدین یشاور نیز به مشاهده میرسد. چند ماه قبل از خروج روسها تصور چنین میرفت که به مجرد خروج قوای شوروی حکومت کابل سقوط خواهد کرد در حالیکه حتی تا شش ماه بعد از خروج قوای شوروی سر و صداهایی بلند شد و مشکلات جدیدی بروز کرد. حلال آباد سقوط نکرد ولی بازم پروباگندها چنین نشان میداد که

سقوط جلال آباد حتمی بوده ولی مدت سقوط این شهر نسبت به پیشبینی ها کمی طولانی تر خواهد بود. وقتیکه امروز در پشاور با نمایندگان مجاهدین صحبت میگردد دیده میشود که ایشان دیگر در باره موفقیت آنقدر صحبت نمیکنند. در پشاور منابع قابل اعتبار چه مجاهدین چه دیپلوماتهای غربی و دیگر ناظران اوضاع از امکان موفقیت صحبت نکرده و حتی این تفکر را جدی نمیپندارند. اگر گاهی هم در باره صحبت به عمل آید متعاقباً از عدم عملی بودن و یا عدم امکان چنین موفقیت نظامی یا دآور میشوند. این موضوع نزد گروپهای مختلف عکس العمل های گوناگون و متفاوت ایجاد کرده است. روابط حزب حکمتیار، که مناسبات خیلی نزدیک با مقامات نظامی پاکستان داشت برهم خورده است و از کمکهای امریکا نیز چندان بهره مند نمیگردد. تلاش مینماید تا در اردوی کابل نفوذ کرده و از راه تماس با صاحب منصبان عسکری کابل در صفوف عسکری تفرقه و مخالفت ایجاد کرده و ازین طریق اگر ممکن باشد کودتای را تنظیم و باعث سقوط حکومت کابل گردد. در حالیکه چنین روشی از جانب تنظیم های دیگر رد شده و حتی گفته میشود که ممکن است چنین کودتا سبب شود که گروپهای دیگر، نجیب را در مقابل اقدامات مشترك تندروان هر دو طرف تقویت کنند. اما این نظر نه تنها به صورت رسمی تأیید نشده بلکه رد هم شده است. در حالیکه گروپهای دیگر مثل جمعیت اسلامی انتظار میکشد تا وقتیکه کمکهای نظامی شوروی به حکومت کابل قطع گردد بعد به حملات خود آغاز و سقوط حکومت کابل را سبب شود. البته هر دو طریقه ایجاب میکند که با اقدامات

همه جانبه نظامی دیگر هماهنگ شوند تا بتوانند فشار لازم را بسالای حکومت کابل وارد آورد. فیر راکتها به کابل را نیز میتوان نتیجه* چنین طرز تفکر دانست که تا حال اکثر* بدون نتیجه* مطلوب بوده است.

هر دو روش یا نشده میرساند که باید به این اعتراف کرد که نمی توان در باره موفقیت هر دو روش مطمئن بود. طوریکه دیده میشود تنظیم های بشاور موفقیت بر حکومت کابل را بیشتر در اغلاطی میبینند که از آن حکومت سر میزند تا اقدامات مستقیم خودشان. راه حل از طریق مذاکرات از جانب مجاهدین به صورت رسمی و عمومی غیر ممکن دانسته شده است. و همچنین تشکیل يك حکومت ائتلافی با حزب دیموکراتیک خلق که ترین اواخر نام حزب وطن را گرفته است محتمل به نظر نمیخورد چه اکثریت حزب دیموکراتیک خلق را يك حزب خون آشام یا خونریز دانسته و طرز تفکر راجع به این حزب تنها منحصر به رهبران تنظیم های مجاهد نبوده بلکه در ردیف های بایان احزاب دیگر راجع به حزب دیموکراتیک چنین نظریات و عقایدی وجود دارد. همه عقیده دارند که باید از هر نوع سهمگیری این حزب در قدرت سیاسی جلوگیری به عمل آید. آیا يك حل سیاسی قضیه بدون در نظر داشت حزب دیموکراتیک خلق چطور عملی خواهد بود سوالی است بدون جواب و حتی احزاب هفتگانه بشاور هم در باره ستراتیژی واضحی ندارند. البته این نوع تفکر بیشتر جنبه شمار را دارد چه حتی احزاب نیز در باره این روش خود متردد اند و آنرا در عمل به یاد فراموشی داده اند.

علاوتاً برین اواخر تعایلات دیگر به مشاهده رسیده که اثرات آن در تابستان گذشته قابل شناسایی بود. آن عبارت از سقوط تدریجی نفوذ و قدرت نظامی مجاهدین است. این اثرات مخصوصاً در ننگرهار، کنر بکتیا و مناطق سرحدی قابل ملاحظه است!! يك تعداد قومانندان خود را از تنظیم های پشاور جدا و به حکومت کابل پیوسته اند. يك مثال خاص این عبدالحکیم در ولایت هرات است. این شخص که در هرات بنام یسر عرب معروف است طوریکه گفته میشود در حدود ۲۰۰۰ نفر مسلح داشته و در حدود ۳۰۰۰۰ نفر پیروان دارد و خود از قومانندان سابقه جهاد بوده است. عبدالحکیم که اکنون در حدود ۳۵ سال دارد به این افتخار دارد که زمانی علیه حکومت جنگیده است و به حکومت تلفات زیادی وارد آورده است، در اواسط خزان با حکومت آشتی کرد.

علل ذیل را دلیل آشتی خود با حکومت میداند: اول اینکه می گوید قوای شوروی از افغانستان خارج گردیده لذا به نظر او دیگر دلیلی برای جنگ وجود ندارد. افغانها همیشه علیه قدرت خارجی که خیال مداخله در امور افغانستان را داشته اند جنگیده اند لذا برای افغانها فرقی نمیکند که این مداخله از جانب غربیها باشد و یا شرقیها و یا از جانب کدام مملکت مسلمان دیگر، لذا باز هم اگر مداخله صورت گیرد میجنگند بنابراین اخراج قوای شوروی از افغانستان دلیلی است که چرا وی از جنگ دست کشیده و به حکومت پیوسته است. دلیل دوم این است که به نظر وی حکومت کابل بسیاری اغلاط خود را که در گذشته انجام داده بود شناسایی کرده و به اصلاح آن میکوشد و هم حکومت حدود صلاحیت خود را

زنگنه . مطبوعات

شماره پنجم و ششم سال پنجم اسد و سنبله ۱۳۶۹

فهرست مطالب

- | | | |
|----|--|-----------------------------|
| ۴ | مکسکی کسمولتست
۱۴ جولای ۱۹۹۰ | روسیه و مخالفت ارسال
لحه |
| ۷ | اولیور روی
اسلام و مقاومت در افغانستان
لندن | دولت و جامعه در افغانستان |
| ۲۳ | جوخن هیلر
فرانکفورتر الگمینه زایتونگ
۱۸ جولای ۱۹۹۰ | حکومت حزب وطن در کابل |
| ۴۳ | ندی گال | همفریها با مجاهدین |

در مناطق زیر نفوذ وی محدود ساخته و تعهد سیرده است که در قلمرو او مداخله نمیکند. این تعهد از جانب نجیب الله رئیس حکومت و معاون وی داده شده است. علاوه بر این قوماندان حکیم دلایل دیگری را نیز در باره تغییر موقف خود از مجاهدین به حکومت اظهار داشته که در راس آن جنگها با جمعیت اسلامی بوده، معاونت های مالی و یولی دولت ترین مسئله رول عمده داشته است. به گفته او این کمکها همه جانبه بوده کمکهای مواد غذایی، کمکهای برای عمران محدد منطقه و کمکهای نظامی و حتی کمکهای از قبیل دادن تانک و توپ را نیز دربر میگیرد. مخصوصاً عبدالحکیم از موحویت کمکهای عمرانی برای ساختمان تعمیرات، پلها و جاده ها اظهار قدردانی و خوشی مینماید که تخریب آنها زمانی توسط او و مجاهدین او صورت گرفته بود. در جواب این سوال که اگر حکومت به قول خود وفا نکرده و به ساحه تحت نفوذ وی مداخله نماید عکس العمل او چه خواهد بود یا تبسم و شوخی گفت جنگ بار دیگر شروع خواهد شد. او چنینکه به خنده و شوخی این کلمات را اظهار میکرد به رفقای خود واضح ساخت که دیگر به فعالیت های از قبیل تعلیم اجباری نوان و رفورم های زراعتی و یا اقدامات مشابه آن اجازه نخواهد داد و این مطلب را بر نظر او حکومت نیز به خوبی میداند. قوماندان عبدالحکیم یکی از مثال های خاص چنین قوماندانانی است که بعد از عقب نشینی قوای شوروی با حکومت به موافقاتی رسیده که آنها نمیتوان خیانت تعبیر کرد بلکه بیشتر روی محاسبه مفاد و ضرر استوار است.

قابل توجه این نکته است که ترین نوع اقدامات اکثر قوماندانان

شامل اند که هنوز هم گاهگاهی علیه حکومت می‌جنگند. در ماه جون در ولایت پکتیا دو جلسه قوماندانان تشکیل شد که در یکی در حدود ۵۰ نفر قوماندان و در دیگر آن ۴۰۰ نفر قوماندان شامل بودند. آنچه قابل توجه بود این نکته است که در جلسه دوم قوماندانان اقوام و قبایل مختلفه از قبیل پشتون، تاجک و ترکمن و هم يك عده قوماندانان تنظیم های مختلفه شرکت کرده بودند که این ترکیب به ذات خود به این تجمع کیفیت سیاسی خاص داده بود. یکی از نقاط قابل توجه این بود که در هر جلسه در حالیکه ادامه جنگ علیه حکومت کابل تائید می‌گردید در عین حال نارضایتی از تنظیم های پشاور پنهان نگه‌داشته نشد. در حقیقت در حالیکه این جلسات تا حدی بی‌انگرم و وابستگی به تنظیم های پشاور بود در عین حال جنگ علیه کابل را نیز طرفداری می‌کرد. به صورت عموم آنچه به مجاهدین مربوط می‌شود يك تصور متفاوت را ارائه می‌دارد. آنانیکه در پشاور اند و جنگ را من حیث يك منبع عاید ساخته اند در حالت ناامیدی قرار داشته و کدام طرح خاص هم ندارند و در رسیدن به آرزوی خود هم چندان امیدوار نیستند. یکی از جنرالهای پاکستانی وضع ایشانرا چنین بیان داشت: مجاهدین امروز - که چنانچه موفقیت ندارند - به هیچ وجه آن سودمندی را به مملکت خود ندارند که چند سال قبل داشته اند، امروز نمیتوان از شر آنها و مهاجرین خود را نجات داد. این نکته نیز مسلم است که بازندگان اصلی تنظیم های پشاور بوده ولی این چنین معنی نمیدهد که ایشان را به حیث يك فکتور سیاسی بتوان نادیده گرفت. موقف خاص ایشان در جوار سرحد

و قدرت نظامی ایشان و مخصوصاً راکت اندازی شان به طرف کابل به ایشان قدرت خاصی را داده که میتوانند به خوبی فراهم آور هر نوع حل سیاسی و مسالمت آمیز قضیه باشند. موقف برای قوماندانان داخلی متفاوت است به ترتیبی که عدم وابستگی ایشان از یساور زیاد گردیده و روز بروز بر اهمیت ایشان افزوده میشود. در حقیقت ایشان همه آن چیزی را به دست آورده اند که برای آن جنگیده بودند. اخراج قوای شوروی و عقب انداختن ریفورم ها و عدم مداخله حکومت در مناطق تحت نفوذ ایشان را میتوان در جمله حساب کرد. حکومت نیز قبول کرده است که در منطقه ایشان مداخله نکرده از ریفورم ها بگذرد و تلاش های خود را به حالت تعلیق قرار دهد. قوماندانان داخلی میتوانند امروز بدون جنگ چیزی را که آرزو دارند، بدست بیاورند. پول، اسلحه و غیره. لذا دلیلی برای ادامه جنگ نزد ایشان وجود ندارد. با حالیکه با زندگان اصلی این جریانات تنظیم های خارج مملکت اند میتوانند قوماندانان داخلی را برندگان اصلی این بازی دانست. اتحاد بین هر دو گروپ و تحکیم وحدت تاکتیکی عوامل برندگی ایشان گردیده است.

همسفریها با مجاهدین

—۴—

سندی گال

صبح زیبا و سواری پر کیف بود. از یائین جاده دریای خروشانسی به تندی میگذشت. در کنار جاده* برپیچ و خم دیوارهای سنگی، حصارها، درختها و بوته های دارای گلهای زرد تیره، ارغوانی، آبی شفاف کرد های شبدر، گندم و جواری جلب توجه مینمود. فضا از عطر گلها آکنده بود. فکر کردم که از گلابها باشد. مگر گلابی را که کندم و بوئیدم بوئی نداشت. همینکه از کنار مرغزار شادابی رد میشدیم چندین پرنده زرد، که سرهای لیمویی، سینه های ماستی و دمهای زرد حیرت انگیزی داشتند، در کنار آب جاری دیده میشدند. با کمال تعجب چنان پرندگانی را پیش ازین ندیده بودم. در سال ۱۹۸۲ که اتفاق سفر ازین راه نست داده بود پرندگان همین جنس مگر خاکستری یا بور رنگ را دیده بودم. با مشاهده* نوع زرد رنگ اکنون دانستم که چرا آن دیگران را خاکستری رنگ مینامیدند.

با در نظر داشت تجربه گزفته میدانستم که پولیس مرزی پاکستان زورنالستان عازم افغانستان را بازداشت مینمود، چنانچه اندی در سال ۱۹۸۲ به این سرنوشت مبتلا گردیده بود، فاصله دور و درازی را طی کردم تا يك نقطه* مناسب را برای عبور از سرحد پاکستان پیدا کنم. ما

بدون هیچگونه درد سری به پایگاه صدیق گل رسیدیم که از آنجا باید پیاده می‌رفتیم تا از مرز گذشته داخل افغانستان می‌رفتیم. در آنجا شخصی به نام وزیر، که یونیفورم سکوئی چترالی به تن داشت، انتظار ما را می‌کشید. برای او تلفونی هدایت داده شده بود که حین عبور ما از آن منطقه از هیچگونه کمک لازم با ما مذاقده ننماید. وزیر شخصی زرنگ و ملبس با یونیفورم خاکی نظامی دارای فیتته های سرخ، زیر برختی و روی يك چوکی، که تکیه گاه آن شکسته بود، با دست آهسته آهسته به ران خود میزد. با مشاهده و شناخت ما فوری چوکی را خالی ساخته اصرار ورزید تا من بنشینم. او به لطف و مهربانی خود افزوده برای ما جای خواست و همراه ما نوشید. سپس از پلان سفر ما خود را آگاه ساخت. نحوه پلان سفر موجبات خوشی او را فراهم ساخت. او اظهار داشت که يك راه آسان و بی تکلیف وجود دارد که فاصله آن از اینجا بسیار دور نیست مگر به اثر وجود يك بوسته بزرگ روسی، مجهز با تانکها، رادار و دستگاه هلیکوپتر، رفتن ازین راه خطرات زیادی در قبال دارد.

او يك پولیس مرزی بلند قامت و کم حرفی، به نام رحمن شاه، را با خود همراه داشت که به "سرحد دار" مشهور بود. پس از صرف جای نقشه راه را قات کرده در جیب گذاشتم و پس از دست دادن با وزیر و رحمن شاه به سمت کوه به راه افتادیم. چون از يك طرف راه، شخ و از سوی دیگر هوا بسیار گرم بود ما خود به پا می‌رفتیم و اسبها را به دنبال خود می‌کشیدیم. مگر پس از آنکه به قسمت بالایی نشیبی رسیدیم

سطح همواری وجود داشت . باز بر اسبها سوار شدیم . با سواری اسب سبزه زاری را طی کردیم تا به پای نره مواصلت کردیم . وقتی که اندی کوه بزرگ عقب نره را دید گفت که به غولی عباهاست دارد . حوالی ساعت ۴ به يك چراگاه خوش منظری رسیده برای رفع خستگی اندکی توقف کردیم . مجاهدین آتش کردند و چای جوش پر از آب را بالای آن گذاشتند تا چای دم کنند . با تعجب مشاهده کردیم که سرحد دار رحمن شاه بلند قامت و لاغر نمودار گریبید . او دو پولیس دیگر را نیز با خود همراه داشت . او با خلیلی و ملا دوست ، راه بلد ما ، که در واقع امر او خود ملا نبوده تنها نامش ملا بود ، به گفتگوی دور و درازی پرداخت . خلیلی در باره ما و سفر ما به او معلومات مفصلي داده او از موضوع آگاهی کامل حاصل کرد .

خلیلی حرفهای رحمن گل را ترجمه کرده به ما گفت : « او می گوید که کمشنر چترال به او هدایت داده که شما را پس به پوسته پولیس ببرد . در آنجا کسی از چترال به خاطر شما آمده و انتظار شما را میکشد . »

من به مشکلی گوشهایم را باور نمیتوانستم . من شنیده بودم که قبلاً ازین قبیل رویدادها بسیار رخ داده است . مگر ازینکه در مورد ما هم رخد بدهد برایم غیر قابل ترك بود . زیرا در مورد من شخص رئیس جمهور پاکستان هدایت صادر نموده بود .

« این دیگر مضحك است . رحمن شاه خود ما را در پائین کوه ملاقات کرد و او میداند که ما اجازه نامه در دست داریم . »

خلیلی شان هاین را بالا انداخته گفت : « او میگوید که از کمشنر هنوز نامه‌یی حاصل نکرده است . حالا موضوع از دیگر قرار است . » من گفتم که به خاطر خود خواهی بروکراتیک مامور « بی‌روی » نمیتوانم باز این کوه لعنتی را طی کرده به پائین آن بروم . من برای کمشنر نامه‌یی خواهم نوشت و چگونگی موضوع را به او توضیح خواهم داد و برایش حالی خواهم ساخت که من به اجازه رئیس جمهور به این سفر مباشرت ورزیده ام . آنها میتوانند با دفتر ریاست جمهوری بر تماس شده جوای واقعی امر شوند . من پرسیدم ، آیا او از امر رئیس جمهور خبر دارد ؟

حرفهایم برای رحمن گل ترجمه شد مگر هیچ اثری بر او به جا نگذاشت . « او میگوید که طبعا از امر رئیس جمهور آگاهی دارد مگر او درین منطقه مجبور است که امر کمشنر را به جا آورد نه از رئیس جمهور را . زیرا کمشنر آمر نزدیک است . » رحمن گل با ادای این کلمات تبسمی را به ما حواله کرد .

خلیلی توضیح کنان به من گفت : « مگر نمیدانید که اینها مردمان ساده لوحی استند . کمشنر منطقه به منزله خدای شان است . »

« خیر است هرچه حالا دل شان میخواهد بکنند . البته من تمام رویداد ها را به شخص رئیس جمهور خواهم گفت تا باز بدانند که خدای شان کمشنر است یا رئیس جمهور . » با آنکه از غیظ و غضب می جویدم مگر نمیخواستم که موضوع شکل دیگری به خود بگیرد . من می توانستم که ورقی از کتابچه یادداشتم باره کرده و روی آن سخنان

در غتی به کمشنر بنویسم . البته در آن صورت باید آماده به تعویق افتادن سفر میشدم . آفتاب به عقب کوه در حال غروب و درجه حرارت در حال پائین افتادن بود . نامه‌ی به شرح ذیل نوشتم :

کمشنر عزیز !

من اجازه سفرم را از شخص جنرال ضیا رئیس جمهور پاکستان حاصل داشته‌ام ، به اجازه او میخواهم مرز پاکستان را عبور کرده به افغانستان بروم تا در باره جنگ در افغانستان گزارشی تهیه کنم . من پس از ملاقات رئیس جمهور از اسلام آباد راه به اینجا آمده‌ام . او دستور داده است که ماموران پاکستانی در مسیر راه از هیچگونه تسهیلات در سفر ما دریغ نکنند . بنا بر این از جناب شما بسیار ممنون خواهم بود که اگر پس از وصول این نامه هدایت بدهید که سفر ما به سرعت ممکن صورت گیرد .

در پایان علاوه کردم " همینکه از افغانستان برگردم فوری رئیس جمهور را ملاقات کرده راپور کامل سفرم را به استماع شان خواهم رسانید " امیدوار بودم که به این وسیله ترس از رئیس جمهور را در دلی جای بدهم .

نامه به دست یکی از زیرستانان رحمن گل فرستاده شد . درین فرصت نفرهای باقیمانده او از جای اصلی خود به فاصله نیم میل دورتر کوچ کرده بودند تا به ما نشان داده باشند که راه مسدود است و هیچ کس در آن راه سفر نمیکند . ما درین فرصت جز انتظار کشیدن چاره دیگری نداشتیم . ناهار ماهی و پنیر را با جای صرف کردیم . چون هوا سرد

بود داخل بستر سفری خود گردیدیم . اگرچه سرد شدن بیشتر هوا بی‌عینی می‌بود ، تا جائیکه دیده شده می‌توانست ، رحمن شاه و دستیارانش نه کمپل و نه دیگر لوازم خواب داشتند . چون احاسیات مخاصمانه در من تحریک شده بود دلم به حال شان نمی‌سوخت . شاید بی‌مبری ما یا هوای سرد نیمه شب رحمن شاه و دستیارانش را واداشت که به ما بگویند پیام دیگری حاصل داشته اند که به آنها هدایت داده شده که ما را تا آخرین پوسته پائینی کوه همراهی کنند که در آنجا کسی منتظر ماست .

این موضوع از طرف همه ما رد شد و به خلیلی هدایت داده شد که به رحمن شاه به زبان محلی بگوید : « اکنون بروید و فردا بیائید » . خاطر ما از بابت سفر نیم شبی کاملاً آسوده شد . مگر اندکی بعد آنها باز آمدند . فکر می‌کنم هم گرسنه بودند و هم خنگ خورده . در فکر می‌گشت که آنها چقدر آرزومندند که این کوه لعنتی سرد را ترک گفته و به منزل گرم و مستریح خود بروند . اکنون رحمن شاه تکتیک دیگری را در پیش گرفته گفت که اگر ما از رفتن ابا ورزیسم کم‌تر قهر شده مشکلاتی به او متوجه خواهد گردید .

وقت چای بین خود گفتیم که آیا به رحمن شاه بگوئیم که ما روانه مرز هستیم و هرچه از دست می‌آید صرفه نکند . اگرچه در ابتداء بهیچ‌نهاد جالبی مینمود مگر متوجه شدیم که این موضوع افغانهای همسفر ما را در موقف مخاطره آمیزی قرار خواهد داد . اگرچه مجاهدین همسفر ما به سادگی با پولیس مرز مقابله می‌توانستند . زیرا آنها با

سلاحهای عصری کلاشنکوف مجهز بودند در حالیکه پاسداران مرز جز سلاحهای قدیمی ۳۰۳ بور چیز دیگری نداشتند. ولی ما نمیخواستیم زور آزمایی و تفنگجنگی صورت بگیرد. اینجا پاکستان و ما مهمان بودیم. حتی اگر از سرحد تیر شدن با زور هم صورت گرفته میتواند مناسب نبود زیرا ما مجبور بودیم روزی برگردیم. من نمیخواستیم خود ما زندانی و قلم ما را پاکستانیهای به غضب آمده ضبط کنند. این سانه برای ما يك بازی با کلمات مینمود و ازینکه سعی و تلاطم در متقاعد ساختن جانب مقابل به ناکامی گرائیده بود قهر و غضب بودم. من خلایق میلم موافقت کردم که با رحمن شاه به پائین نره برویم و ملا دوست و همراهان مجاهد خود را در همانجا بگذاریم که خیمه بزنند. بین ما و آنها چنان قرار به عمل آمد که تا ۲۴ ساعت انتظار ما را بکشند. اگر درین مدت برنگشتیم آنها میتوانند که بدون ما بروند.

يك و نیم ساعت را دربر گرفت تا ما از کوه به زیر برویم. وقتیکه به پائین آمدیم دیدیم که یکی از استیاران وزیر در جایی انتظار ما را میکشد که روز قبل در آنجا جای حرف کرده بودیم. من به این فیصله رسیده بودم که به هیچ وجه راضی نخواهم شد که به چترال برگردم. بنابراین تقاضا کردم که مرا با کمشنر تلفونی در تماس قرار دهند. درین اثنا بین پولیس مرز و سکوت چترالی و همچنان بین خودپولیسهای مرکزی مشاجره لفظی درگرفت. اگرچه من علت اصلی مشاجره را درك نتوانستم، مگر ————— به صوب نزدیکترین بسته سکوتی به راه افتادیم که وزیر مسئول آن بود.

مخالفت روسیه با ارسال اسلحه

دیروز رئیس شورای عالی فدراسیون روسیه شوروی، بوریس یاستین با نمایندگان اجتماع خانواده های محبوسین جنگی شوروی ملاقات نمود. یکی از مشکلات باقی مانده از اثرات جنگ در افغانستان همانا اسارت افراد شورویست که در نزد مخالفین رژیم کابل قرار دارند. تعداد این اسیران که يك یا ده شخص بوده آنقدر اهمیت ندارد بلکه تعداد آنهاست که از تمامی عاقبت نا اندیشانه در ده سال گذشته باید رنج ببرند به صدها میرسد. مطبوعات اسدای کسانی را که در زمره این محبوسین قرار دارند و بخشی ازین تراژیدی اند به نشر سپرده است اشخاصی که درین جنگ حیات شان را از دست دادند بعد از مرگ مورد تفقد قرار گرفته اند. حالانکه کسانی که منشأ اصلی تراژیدی افغان اند هنوز بدون سرزنش باقی مانده اند.

طوری که به همدگان معلوم است، کشور برای چندین سال خاموش باقی ماند و نمیخواست افشا کند که تعدادی از هموطنان ما در اسارت قرار دارند. رهبری گذشته ما تذکر موضوع را برای اعتبار بین المللی و حیثیت خویش مضر تلقی میکرد برای اینکه گویا ما با يك کشور همسایه و برابر کمک بین المللی را فراهم میکنیم. عساکر شوروی در يك کشور

وزیر به پهلواز ما آمد از ما با تبسم و معانقه پذیرایی کرد . سپس ما را بیرون خیمه به نشستن دعوت کرد و برای ما چای خواست . ما موضوع سفر خویشرا برایی به تفصیل شرح کردیم و بر رابطه خود با رئیس جمهور فشار آوردیم .

« شما نمیدانید ، کمشنر هدایات نظامی مرا نادیده میگیرد . به من از طرف مقامات نظامی هدایت داده شده که به شما هرگونه کمک و معاونت را روا بدارم . من يك فرد نظامی استم برای من هدایت هدایت است . آنرا مراعات میکنم . تا نزدیکی صدیق گل به دیدن تان آمدم و هرچه از ترك كمك از من ساخته باشد در حق تان دریغ نمیکنم ، همین طور نیست ؟ »

من سرم را به علامه تائید تکان دادم « بلی ، وزیر ، تو آنم خوبی استی . ما از تو ممنون استیم . من حتی به رئیس جمهور خواهم گفت که تو آنم خوبی استی . » از خوشی و غرور سینه اش باد پر کرده شد . « آیا میتوانم با استفاده از رادیویت با کمشنر حرف بزنم ؟ زیرا میخواهم شخصا با او حرف بزنم . »

وزیر در حالیکه تبسم بر لبانش نقش بسته بود گفت : « معذرت میخواهم ، برای يك فرد ملکی اجازه نیست که از رادیوی نظامی استفاده کند . مگر من از جانب شما پیامی میدهم . » سپس به شخصی که لباس ملکی به تن داشت صدا کرده حروف نام مرا به دقت برای من گفته و هدایت داد که هرچه من میل داشتم از طریق رادیو به کمشنر برساند . به نوبت خود من پیام را به او گفتم . درین اثنا من

دریافتم که رتبه نظامی او بیش از ضابط نبود. عضو مجلس به لباس ملکی جانب قسمت دیگر پوسته روان شد، که در آنجا آنتن را بهیو دیده میشد تا از آنجا به چترال مغایره کند. ما به انتظار نشستیم. جای سياه تیره را جرعه جرعه به سر میکشیدیم. در مورد نتیجه، مغایزه خوشبین نبودم. وزیر مرد برگویی بود. به ما به قصه پرداخت. گفت که خانه او در مستوح است، که در آنجا قلعه جنگی مشهوری وجود دارد که در روزگار انگلیسها محاصره گردیده بود. سپس به شرح کامره فلمبرداری خود پرداخت که انعام میکرد در پوسته اهن موجود است.

" درست، وزیر، چرا با خود کامره فلمبرداری را نگه میدارید؟ "

" ما باید در مورد هر چیزی که درین مناطق رخ میدهند سند موثق داشته باشیم. زیرا وظیفه ماست که هر چیز را زیر مراقبت داشته باشیم. "

او در حالیکه خنده بر لب داشت موءبانه گفت: " هنگامیکه شما در کوه به بالا شدن آغاز نمودید من فلمی از آن تهیه کردم. حتی صدای تان را نیز ثبت کردیم. "

من با شك و تردید جانب نوول و اندی نگاه کرده گفتم: " وزیر، راست میگوی؟ حتی صدای ما را هم ثبت کردی؟ جای تعجب است. "

او خوش و از خود راضی معلوم میشد. صحبت را دنبال کردیم و نگذاشتیم که خیرازه آن بگلد. من از او تقاضای دیدن کامره اهن را نکردم. در عوض روی سخن را جانب پوسته روسها کشانیدم. او روز گذشته به ما گفته بود که يك پوسته روسها در توپخانه است و گفته بود

"بوسته بزرگی است. روسها در آنجا را دار، تانکها و دو هلیکوپتر دارند. آنها در آنسوی دره سرکی ساخته اند که به بدخشان میرود. ما نیز مجبوریم که در طرف خود سرکی بسازیم."

اندی گفت "چه میشود که اگر ما نیز از آن سرک استفاده کرد، در ظرف ۴ یا ۵ روز به پنجشیر برسیم." "به من کاملاً معلوم بود که آسانترین راه به پنجشیر همان است. آیا آن راه دره انجمن است."

در حالیکه نان چاشت را در ترون خیمه صرف میکردیم برای ما احوال رسید که پیام من به چترال مخابره شده است و آنها همی می نمایند که کمشنر را پیدا کنند. قرار انعی وزیر کدام قوماندان مجاهدین ما را بدهد و به کمشنر اطلاع داده است. کمشنر که در باره ما هیچ اطلاعی ندارد، به پولیس هدایت داده که ما را بازداشت کند. هنوز ما منتظر جواب کمشنر بودیم که ساعت ۱۰ بالا رفت، هنگامی که تاریکی شب بر فضا چیره گردید، از بیرون خیمه قال و مقالی به گوش رسید. سرخود را از خیمه بیرون کریم، با کمال تعجب، دریافتیم که آغاگل آمده است. اگرچه از سیمای آثار خستگی میبایرد مگر خود را سرحال نشان میداد. پولیس که در عقب او دیده میشد عیناً مانند خویش می میکرد که خود را بشاعر و سرحال وانمود سازد.

آغاگل پیام آتی را به ما رسانید:

"کمشنر میگوید که شما آزاد استید و میتوانید بروید." "ما همه از خوشی اظهار احساسات نموده دست آغاگل را فشرديم و

خلیلی را زهر بمباردمان سوال قرار دادیم تا اطلاعات بیشتری در اختیار ما قرار بدهد. آغاگل نجوا کنان چیزی گفت و خلیلی به نوبه خود آنرا به ما ترجمه کرد. مگر حرفهای آلوده با مفعولیت بود. " او به پولیس رشوت داده که بگوید چنان پیامی از کمونر گرفته است. مگر آن درست نیست. " آیا مقصدتان این است که بگوئید او از کمونر کدام پیامی نگرفته است؟ "

" هس! يك دقيقه صبر كن ! "

پنج دقیقه بعدتر، خلیلی باز خود را طرف ما خم کرده گفت :
 " ببخشید، من اشتباه کرده بوم. از کمونر پیام رسیده است. مگر کسی به آغاگل گفته است که به وزیر عربی داده شود. پس او ۱۳ صد کلدار به وزیر و ۲۰۰ کلدار برای پولیس ها داده است. "

من به چهره هایی که در مقابل ما قرار داشتند نگاه کنجکاوانه نمودم. وزیر میخندید و همچنان پولیس ها. آغاگل طوری مینمود که گویا توطئه کودتای خطرناکی را عقم ساخته باشد.

وزیر بر سبیل بهیبینی يك نهار مرغ، برنج، دال و تخم تهیه نموده بود که با توت تازه، عربی دنبال گردید. ما يك روز خسته کننده و گیج کننده را سپری نموده بودیم. پس از صرف نهار بلائرنک، به بستر درآمدم. برای اینکه وزیر خود را مهمان نواز خوبی وانمود ساخته باشد بستر درون خیمه را به من تعارف نمود تا طور هایسته عزتم را کرده باشد. اگرچه آن بستر کوتاه و قسمت وسط آن فرو رفته بود برای من باکی نداشت.

وزیر فردا صبح نیز به مهمان نوازی خود ادامه داد. به ساعت ۶ جای را روی بستر حاضر کرد. خلیلی آنرا به خوشی بدرقه کرده فها د برآورد: "چای روی بستر، میدانید، عزت داری بخصوص است. چای بالای بستر بسیار خوب است."

پس از صرف ناشتا ما همه، با آب گرمی که از آشپزخانه آورده می شد، تشناب گرفتیم، برای يك ماه دیگر این آخرین غسل آب گرم بود. پس از استحمام خود را با فرحت احساس میکردیم.

در فرجام، با وزیر وداع کردیم و با آغاگل براه افتادیم. او مصمم بود که اطمینان حاصل نماید که باز مزاحمتی به ما رخ نمیدهد. آغاگل را نیز پشت سر گذاشته به بالا شدن به کوه پرداختیم تا به ملا دوست رسیدیم و دیدیم که او بی صبرانه برگشت ما را دقیقه شماری میکرد. پس از استراحت مختصری روانه سردنزل مقصود گردیدیم. از بین زمین های پر از برف عبور کردیم. اسپم چندین بار تو گویی برای گرفتن بز زانو میزد و سپس بلند شده خود را به جلو میکشاند. درین هنگام من خود را چنان با انرژی احساس میکردم که چندین بار بر قاطر ها سوار شدم - قاطر های گذرنده که به افغانها تعلق داشته و جانب مرز در حرکت بودند.

ما در خالیگاه سرسبزی طراق نمودیم. جای دم نموده مقداری از جیره سفری خود را صرف کردیم. به ساعت ۵، به محض ناپدید شدن افتاب در آنسوی کوه، درجه حرارت بایین افتاد و هوا به سردی گرائید. به ساعت ۸، که من به بستر اندرون رفتم، درجه هوا به

سرعت پایین می آمد. برای اینکه از شدت سرما مثنون مانده باشم هر آنچه داشتم به معمول تمام لباسهایم به خود هموار کردم. سردی هوا بیانگر آن بود که ما حتماً در ارتفاع بیعی از ده هزار فوت قرار داشتیم.

ملا دوست به ساعت صبح ما را از خواب بیدار ساخت. من در همان دم فوری به عاقبت مهمان نوازی سخاوتمندانه وزیر بی برسم. درد عادی در معده ام احساس کردم و احساس رفتن به عقب سنگی در من شدت گرفت. به ناچار از آن احساس تبعیت کردم. مگر خرابی معده قوایم را به تحلیل برد. همینکه به منطقه اوج نفیسی رسیدیم دیگر بارای بهش رفتن را نداشتیم.

هر قدر در کوه بالاتر رفتیم متدرجاً سردی هوا به شدت خود افزود باهایم به پاچه های بطلون شل و دل و شش هایم به دم آهنگران پف شد مگر در عین زمان مشبك مانا بود. ما آخرین قطعات طولانی پربرف را زیر پا گذاشتیم. در قسمت آخرین و نزدیک سراسیمبی قطعه همواری بود که از آنجا راهی به جانب اوج دره میرفت، من توانستم باز بر اسبم سوار شوم و نیم میل آخری را به سواری طی کنم. در جائیکه رسیدیم شخصی آخرین دیده مید و از آنجا فرق پایگاه صدیق گل، که ۱۴۶۶۰ فوت ارتفاع داشت به نظر میرسید. خلیلی به ما گفت "به افغانستان خوش آمدید." در آنجا انتظار اندی را کشیدیم که از ما پیشتر رفته در جای بلندی در بین سنگلاخها قسمت بالایی دره قرار گرفته بود تا از ما فلمبرداری کند. در همین فرصت يك دهقان نورستانی، که جاکت پشمی به

تن و موزه ها به پا داشت ، به سمت بالایی کوه آمد و يك تخته چوب بزرگی بر پشت او بود . خلیلی گفت که آن سورتمه می است که بائین شدن به طرف وادی را سرعت میبخشد .

« این عملی است ما هرانه ، با آن به سرعت به بائین لغزیده می رود . » خلیلی با این گفته ، تمجید آمیز خنده مسرت باری نمود .

ما نخست برفها را شکافته بائین رفتیم . پس سنگلاخها و نشیب و فراز های پراز گل و سنگ را طی کرده سرانجام خود را به يك چمن سرسبز با طلاقی پراز گیاهای دارای گلهای متنوع به شمول ارغوانی رنگ یافتیم . از آنجا که گزشتیم مزارع عبور که تا زانوی انسان ارتفاع داشت و با بوته بزرگ قهوه می تیره و گلابی مزین بودند ، نگاه را به خود جلب میکردند . در قسمت بائین اندی ، خلیلی و ملا دوست به درخت ها تکیه زده بودند . يك پتو روی زمین کنار حوی گسترده شد و جای در بهترین پیاله های کلان شونده ، آنجا صرف گردید . نام کلان شونده حاجی متین و اهل نورستان بود . دهن بی دندانش نمایشگر سن زیبا د او بود . در برابر ما با سینه کشیده و قیافه جدی ، مانند يك رئیس خانواده ، دوره ، وکتوریا ، پوز گرفت تا عکس گرفته شود .

خلیلی خرفهایش را اینسان ترجمه کرد : « او میگوید که به دربار خداوند نعا کرد که مهمانان را برایش بفرستد . ازینکه خداوند ما را به حیث مهمانش فرستاده نهایت مسرور است . بنابراین ما را به يك نان چاشت مکلف دعوت میکند . »

« بهاس قلبی ما را برایش ابراز کن و بگو که نمیتوانم دعوت

سخت‌اندانه او را بپذیریم زیرا مجبوریم به سفر خود ادامه دهیم تا به سرم‌نزل مقصود زود تر برسیم ۳۰ چهره حاجی متین از گرفتن جواب رد عبوس و مایوس به نظر رسید.

خلیلی گفت که او قوماندها را يك گروه كوچك محلی است که با تفنگ‌های ۳۰۳ بور و ماینندار خفیف مجهز میباشد. از مجاهدینی که از اینجا عبور میکنند سخت‌حمایت و حراست به عمل می‌آورد. حاجی متین و اعضای گروهش جز در روزهای آغازین جنگ به درگیری‌های جنگی مواجه نشده‌اند. ازین منطقه راه شمال افغانستان می‌گذشت که از نگاه رسانیدن اسلحه و مهمات جنگی برای مجاهدین ارزش حیاتی داشت. نمیدانم که چقدر وقت را دربر گرفت که روسها به مسدود ساختن آن موفق گردیدند.

پس از استراحت مفصل و مصرف غذا، که من چندان میلی نداشتم، به ساعت ۳ راه سفر در پیش گرفتیم و پیرا از سه ساعت سفر پیاده و سواره به دهکده زیبای موسوم به پشاورك مواصلت ورزیدیم. پشاورك در دو جناح رود خروشان بنایافته بود. بخش‌هایش آن از خانه‌های چوبی کنده کاری شده و يك مسجد متشکل بود. صدها پروانه در مسیر راه انسان را بدرقه مینمود. سنگهای زرد سلفر و راههای باریك غیر منظم به زیبایی تماشایی آنجا می‌افزود. يك هد هد منزوی پریر زنان در بین اشجار در پرواز بود. آواز فاخته‌یی را وقتی شنیدم که هنوز نیمی از راه از صدیق گل را طی نکرده بودیم.

مقامات پشاورك چندان مهمان‌نواز نبودند. آنها غربت و عسرت‌نظمی از جنگ را بهانه می‌آوردند. مگر انسان در آنجا هیچگونه آثار جنگ

را دیده نمیتوانست. چون آنها اهل نورستان بودند از تفنگهای سی
مالیه اخذ میکردند که توسط مجاهدین به سمت شمال نقل داده میشد.
برای ما در يك قطعه زمین خارج دهکده جای خواب تهیه دیدند تا در
آنجا از هوای آزاد کیف ببریم. در ضمن ما زنان را هم تماشا می
توانستیم که بارهای چوب را از آنجا نقل میدادند.

من در سال ۱۹۸۲، هنگام بازگشت از پنجشیر، عیسی را در بشاورك
سپری نموده بودم. در وسط دهکده يك چاپخانه بود، کنار جای کثیفی
که ما شب را، با تعجب مردم محله، گنشتانده بودیم. در يك نقطه
درختی از زمین سر بدر کرده بود که ما همه به آن تکیه زده بودیم.
نیگل رایان با حالت آشفته جانب قطار چهره هایی فریاد زد که جهت
تماشای ما از تریچه ها نمایان بودند. "بروید گم شوید مردم احمق!"
برای لحظه مختصری چهره ها نابینا گردیدند مگر تك تك باز نمودار
شده دیدگان شان با يك شیوه به خصوص افغانی به ما دوخته شد. نورستان
ها در آن روزگاران خارجی ها را کمتر دیده بودند. زیرا راه سمت شمال
به تازگی گشوده شده بود. در مدت چهار سالی که از سفر قبلی من می
گشت رفت و آمد از طریق دهکده زیاد فزونی یافته بود که به مذاق
نورستانی ها چندان خوش نمیخورد. آنها از ابراز مکرر در مکرر ایمن
گفته هرگز احساس خستگی نمیکردند که آنها نخستین کسانی بودند که
جهاد را علیه کمونیستها راه انداختند و عساکر حکومت کمونیست را برای
اضافه تر از يك سال در کاسه سر آب دادند. مگر جنگ هیچگاهی را هم
را در قلب نورستان باز نکرد. بنابراین نورستانی ها از آسیب جنگ تا

حد زیادی در امان ماندند. به عقیده من ستاره اقبال این مردم کوستانی، که از جهات زیادی با سویی ها شباهت میسرانند، در تلالو باقی ماند.

فصل ششم

نورستان، از نگاه طبیعت، به سویی شباهت زیادی میسرانند دارای ساحه تقریباً مساوی، زیبایی دل انگیز، کوستانی و پر از دریا های غروشان متعدد تولید بهمانه نامحدود انرژی برق. مگر به گونه سویی از عصری بودن بهره مند نیست. نفوس کم در هر جای آن سکنه گزین و اقتصاد آن ابتدایی. نورستانی ها، که به قول بعضی ها مانده گار مقدونی های همراه سکنه کبیر میباشند، چهره دراز، حیل آمیز و شمایل گونه دارند. بهشت صلح آمیز نورستان را دسته های جنگی احاطه نموده صلح و صفای آن می رود که به دست فراموشی سپرده شود. نورستان امروزی بهشتی است که اجنبی ها به ویژه خارجی ها را به اغوش باز نمی پذیرد و احیاناً اگر ناگزیر هم شوند در برابر هرگونه کمک عوفی گزافی مطالبه میکنند که از انصاف بدور مینماید.

نورستانی ها در برابر اجنبی ها بهیچ آمد غیر دوستانه و لجاجت آمیزی به عمل می آرند. این گونه بهشامد زاده گرامشی است که می خواهند به دیگران وانمود سازند که آنها خلاف میل و اراده شان به جنگ کها نیده شده اند. بنابراین از جنگ و مردم در بهوند با جنگ

بیگانه مصروف عملیاتی بودند که برای ما گران تمام شد. این کار برای خانم ها، مادران و پدران سرگردانی های زیادی در مواقع مختلفه بار آورده و سرانجام همه منتج به بیهودگی مینماید. نظر به گفته گورگوانا کریلوا، نامبرده برای شش سال انتظار کشید تا مژده زننده بودن بیگانه فرزندش را بشنود. ولی امروز مانند گذشته مشکلات بسیار هنوز در سر راه آزادی این اسیران جنگی وجود دارد. تقاضای اکثریت مجاهدین این بوده است که ارسال سلاح و مهمات برای رژیم کابل توقف یابد. رئیس اجتماع خانواده های اسیران جنگی از تمام اتحاد شوروی و نماینده مردم از جمهوریت فدراسیون روسیه، اندرونوف برای بار چهارم عازم بشاور میگردد تا با سران تنظیم های مجاهدین ملاقات نماید ولی طوری که والدین اسیران جنگی متیقن اند که این بار نیز نامبرده با این سوال که آیا ارسال اسلحه به حکومت کابل توقف می یابد یا خیر مواجه خواهد شد.

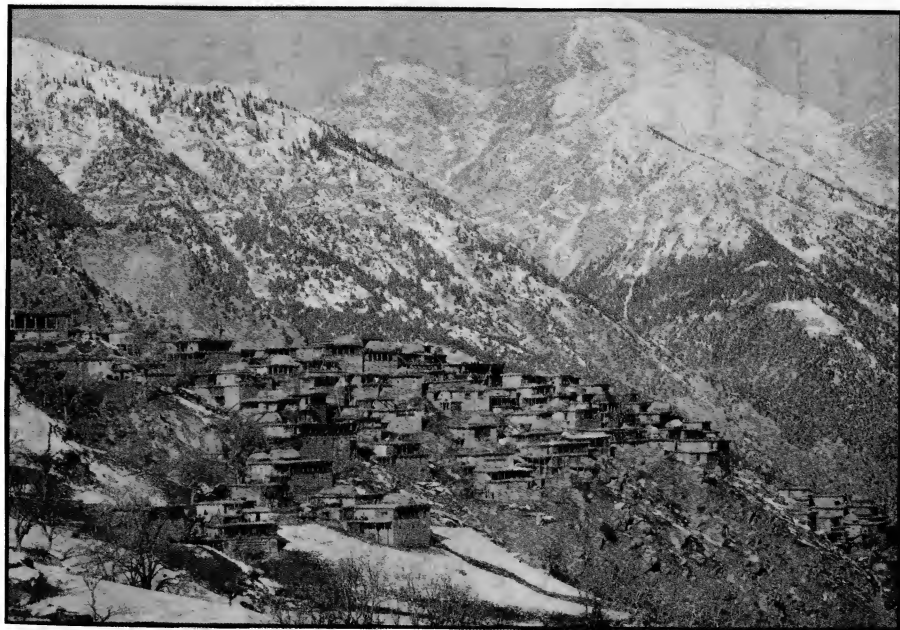
در حالیکه رئیس شورای عالی فدراسیون روسیه به سخنان مادران گوش میداد گفت: من از غم و غصه شما آگاهم و با خلوص نیت با شما همدردی دارم. نتایج و عواقب جنگ افغانستان نهایت اسف انگیز است جنایت به ما تحمیل گردید. عاملین اصلی این تراژیدی مانند بریژنیف گرومیکو، سوسلوف و استیوف حالا در قید حیات نیستند. ما از هر وسیله برای جزا دادن آنها کار خواهیم گرفت حتی اگر جانیان این جنایت مرده هم باشند. و ما باید از تحویل دهی اسلحه به افغانستان از خاک روسیه پایان ببخشیم. موضوع تنها اسلحه خودکار مثل

نفرت داشته و خواستار دور نگه داشتن آنها از زندگی خود میباشند. اما این حکم قاطع را نمیتوان در باره همه شان صادر کرد. چنانچه یکی از قوماندانان نورستانی به نام محمد زی در پشاورك مصراغه ادعا مینمود " ما در جهاد استیم " ما سعی به خرج میدهیم که مجاهدین از منطقه ما بی خطر عبور کنند. از هیچگونه یاری و مددگاری با دیگر مجاهدین دریغ نمیکنیم .

در دهه ۱۹۵۰ ، وقتیکه اريك نیوبای و هیوچارلس از طریق نورستان به کوه پیمایی هندوکش پرداختند باهنگام يك زندگی قرون وسطایی داشته و به جز يك سرك دیگر هیچگونه آثار تمدن امروزی در آنجا دیده نمیشد. اگر سلاح های جنگی را به يك سو بگذاریم ، در نورستان هنوز هم برق ، تلویزیون ، تلفون و حتی وسایط نقلیه چرخدار به نظر نمیرسد. از جمله وسایط برقی تنها رادیوی ترانزیستور توانسته که راه نفوذ عمیق خود را در انزوای جهان در يك گوشه دور افتاده نورستان باز نماید.

سفرنامه نیوبای و چارلس گویای آنست که در دهه ۱۹۵۰ شمار اندکی از نورستانی ها ، در تابستان یا زمستان ، باپوشی به کار میبرد اما اکنون از جمله استثنایات خواهد بود که يك نورستانی با برهنه دیده شود. آنها همه یا بوتهای ، ساقدار یا نیم ساق ، چرمی ساخت محلی را یا بوتهای ارزان و بدنمای پاکستانی را مورد استفاده قرار میدهند. نورستانی ها ، هنوز هم ، از جهات رسوم و عنعنات ا رثسی استقلال فرهنگی خود را حفظ کرده اند.

چیزی کمتر از صد سال پیش بود که امیر عبدالرحمن نورستانی ها



... نورستانی ها هنوز هم استقلال فرهنگی خود را حفظ کرده اند .
(عکس - البوم افغانستان ، لندن)

را در حلقه انقیاد درآورده به این ترتیب در سال ۱۸۹۶ وحدت سیاسی افغانستان را به پایه تکامل رسانید. همین شاه افغانی بود که نورستانی ها را واداشت که عقاید شرك آمیز شانرا ترك گفته به زور مشیر دین اسلام را بپذیرند. مطابق عقیده سابق نورستانی ها تمام اشیاء به شمول سنگ و چوب و باد و غیره روح دارند و برای چیز های مختلفی خدایان گوناگونی وجود دارد. به اثر مشرف شدن نورستانی ها به دین اسلام بودند که آنها نه تنها شراب سازی بلکه غرس تانگور را ترك گفتند.

ما با سواری اسپ رهیار پائین وادی گردیدیم. افتاب از آسمان نیلگون در تابش بود و در سمت راست روخانه با جریان تند خود داد و فریادی را سر داده بود. مرغزاران از گل های گوناگون مشحون بود. بوته های ارغوانی عطر شاهی گون، گل های گندم های قد کشیده، گل های دم روبای ارغوانی، بوته های عبیر و عبیرنما، گل های آبی روشن و صد ها بوته و علف دیگر بیرون از دایره محدود گیاه شناسی من جلب توجه مینمود. نشیبی تپه ها از ترختان همیشه بهار سرو، که نورستانی ها آنها را با سوختن قسمت بیخ قطع میکنند، پوشیده بود. هنگام رد شدن از کنار بسته های مردم محلی میدیدیم که آنها سرگرم ساختن نغال برای استفاده در مندلی میباشند. آنها نغال را تازه میکنند و سپس روی آن خاکستر پاشیده زیر مندلی میگذارند تا شب و روز از آسیب سرما در امان باشند. خلیلی به يك وظیفه اجتماعی مندلی نیز معتقد بود.

او در حالیکه تبسم روی لبانش نقش بسته بود ترین مورد گفت:

(ص - ۸۳)

دولت و جامعه در

با آنکه دولت در خارج از حیطه تسخیر به وجود آمده بود لیکن از تحمیل خویش با توکل به قوه اجتناب میورزید. و از طرف دیگر دولت از شبکه عنعنوی قدرت به منظور برقراری روابط با اجتماع کار میگرفت و هم در صدد تبدیل کردن این روابط بود. در عین حال دولت سببول های را که به آن قانونیت میبخشید و دهاتیان به آن سببول ها آشنا بودند مورد بهره برداری قرار میداد.

چون دولت کارمندان رسمی کافی برای توسعه دستگاه دولت از مراکز به اطراف و تقسیم منظم ساحات کشور به واحد های اداری در اختیار نداشت ازین لحاظ مجبور میگردید يك مقدار از صلاحیت هارا به اشخاص در داخل جوامع تفویض نماید. این اشخاص به این ترتیب به حیث نمایندگان با اعتبار مردم عهده اندام کردند. این اشخاص با نفوذ حتماً خان یا بای نبودند که ثروت شان آنان را به این مقام رسانیده باشد یا موقعیت آنها در قوم چنین بوده است. این اشخاص از طبقه ملك یا ارباب بودند که بعضاً به حیث رؤسای دهات نامیده میشدند. در يك قریه چند ملك موجود میبود که توسط رؤسای فامیل ها تعیین میشد. ملك ها از قومیت های كوچك در دهات نمایندگی میکردند. این اشخاص از طرف خانواده ها و یا گاهی از طرف دولت پول کمایی میکردند و بیشتر منحیث نام نویسان، جمع کننده مالیات اراضی، جلب عسکری و غیره با دولت همکاری میکردند. بر علاوه اشخاص را در معاملات شان با مقامات دولتی یاری میرسانیدند. موقعیت ملك ها بعضاً مبهم بود زیرا گاهی ایشان نمایندگی اهالی را در نزد دولت و یا هم از دولت نمایندگی میکردند.

در آخرین سالهای قبل از کودتا آنها ازین موقعیت خود استفاده کرده و در صدد آن شدند تا در تحکیم قدرت خود بکوشند. از دیدگاه دهاتیان یکی از آنان به شمار میرفتند. از طرف دیگر تا آنجائیکه به اجراءات قضایی مربوط بود اسامبله های دهات فاقد هر نوع صلاحیت بوده و قضات که از طرف حکومت انتخاب نمیدادند از حکم قضاوت محروم ساخته شده بودند.

به مرور سالها، سمبول هائیکه دولت برای به دست آوردن قانونیت خود به کار میگرفت از هم فرق میکرد. سمبول ذاتی که همانا قانونیت قومیت بود البته صرفاً در حوزه قومیت مدار اعتبار بود خاصتاً در مورد ایرانی ها که صرفاً درین حوزه بودوباش میکردند که به قوت خود باقی مانده بودند. عبدالرحمن به نام همبستگی قبیله ای از ایرانی ها خواست تا مردم شمال مغربی افغانستان را فرمان بردار او کند. این تقاضای امان الله خان بود که از کندهار برای احراز مجدد تاج و تخت خود در سال ۱۹۲۸ کمک بخواهد. این به نام همبستگی قومی بود که ناصر خان کابل را از بچه سقا و در سال ۱۹۲۹ دوباره گرفت. درین موارد قانونیت از طریق مراسم تاج گذاری لویه جرگه تفویض میگردد که بالاخره منتج به بنیان گذاری دولت میشود. دومین سمبول قانونیت داشتن قدرت بود و وقتی به کار میرفت قانونیت آن از طرف اهالی دهات به رسمیت شناخته میشد زیرا هیچ يك از آنها مدعی حصول آن نبودند. موجودیت دولت موضوع اصلی نبود بلکه حصول حق استفاده کردن از کشور اصل موضوع بود. به استثنای مناطق قبایلی و هزاره جات، افغانستان همیشه تحت

فرمان دولت مرکزی قرار داشت و قانونیت آن از او انیکه مسلمانان این کشور را تسخیر نموده اند ضرب زدن سکه و خواندن خطبه بوده که به نام يك سلطان صورت میگرفت. قانون اساسی ۱۹۲۳ ماده هفت این دو نوع سمبول خارجی را تصویب کرد. این موضوع کمتر مورد دلچسپی قرار داشت که کی تاج گذاری شده است (بعد از به قدرت رسیدن کمونیستها این سوال مطرح میشد که آیا تره کی پادشاه است؟) موجودیت دولت معنسی خلق شدن برابرلم برای اهالی دهات نمیباید بلکه این ستاندازی ستگا دولت است که آنان را به تشویق میاندازد در نظر آنها اینکجه چه کسی بر تخت نشسته است ارزش ندارد.

سومین سمبول قانونیت اسلام است. ضرورت به داشتن يك قدرت مرکزی برای دفاع اجتماع مسلمان در مقابل کفار مخصوصاً در هنگام بحرانی خیلی اهمیت دارد ولی وقتی چنین خطری از اجانب متصور نباشد این سمبول به بوته فراموشی سپرده میشود. این سمبول قانونیت وقتی کار میدهد که سلطان مسلمان باشد. آخرین زمینه قانونیت خود ملت است. گرچه این موضوع در مورد پشتونهایی صدق میکند که خود را از قید قومیت رها نیده اند ولی سایرین به این موضوع اهمیت زیاد میدهند مردمان غیر پشتون در چنین طرز تفکر ملت خود را سهیم نمیدانند يك افغان در صورتیکه پشتون نباشد خود را افغان نمیداند !!

جامعه درهم و برهم :

انحاری بودن دولت:

حقیقتی که دولت بیرون از جوکات جامعه مدنی قرار دارد ، طوریکه قبلاً تذکر رفت از تجارت یومیه ناشی میشود . دستگاه حکومتی به طور واضح از سایر اشکال زندگی هم به طور لفظی و هم به صورت استعماری جدا میباشد . این دستگاه انظار را به خود به طور معمولیک و مشخص جلب میکند . موقعیت تعمیرات ، نحوه لباس پوشی مقامات دولتی و شیوه سخن زدن آنها گویای چنین فاصله بین اجتماع و دولت است . هر چیزیکه با اداره سروکار دارد با زندگی قریه نا آشنا است . البته این بدین معنی نیست که مردمان دهات از پرداختن مالیات ، جلب عسکری و غیره شانه خالی کنند . در قریه جات دستگاه دولت موقعیت خاص دارد و به نام حکومت یاد میشود و درین صورت مفهوم دستگاه دولتی را میرساند . گاهی حکومت معنی خاص تعمیر دولتی را میدهد که صرفاً از " تعمیر " نیز به عین ترتیب نام برده میشود . موقعیت تعمیر دولتی از قریه جات دور بوده الاکن گاهی يك بازار فعال نزدیک به چنین ادارات موجود می باشد . درین جا مکاتب و سایر مراکز دولتی که توسط عساکر امنیست آن تامین میشود نیز وجود دارد . مامورین ملکی دستار به سر نمیکند ، آنان کلاه قره قلی استعمال میکنند . وضع فیزیکی آنها نیز فرق دارد . لباس مقامات دولتی بیشتر به لباس اروپایی ها شباهت دارد و پوشیدن لباسهای گشاد محلی برای آنها بیگانه است حتی شیوه راه رفتن آنها متفاوت است . هر وقتی که یکی از اما مورین دولتی به پشتو یا دری

سخن میزند تفاوت آشکاری از لهجه محلی دارد. به خصوص طبقه تحصیل کرده مامورین در سخن روزمره خویش عبارات انگلیسی و فرانسوی (کلچر، مموکراسی، سبیلین، ریفورم، لیبرال) را به کار میبرند و توسط آنها مذکوره خویش را بیان میکنند. جدا بودن فزیک مامور از محلات تجمع مردم (مساجد یا حجره قریه) ایجاب این را میکند تا شخص ثالث میان این دو طبقه برای ایجاد تفاهم میانجیگری نماید. این شخص ثالث در اکثر حالات همان ملک است که به طور دلخواه این تفاهم را به وجود می آورد.

با تاکید به روی بیگانگی که مردم و دولت را از هم جدا میسازد جامعه سنتی شیوه های به خصوص خود را برای معامله با حکومت پیوسته میگیرد. عمل بیشتر خشن که مابعداً آنها مورد بحث قرار خواهیم داد همانا نفوذ در دستگاه است. این حرکت تعرضی گاهی به صورت يك نوع فساد ساده تبارز میکند. فساد تا اندازه ای که به قیمت گزاف تمام نشود و در يك محدوده خاص قابل قبول باشد از نگاه شخص دهاتی آنقدر اهمیت ندارد. او میتواند ازین طریق با گروه بندی مقاومت کرده و از معاملاتی که وی به آنها آشنا است به آسانی اجتناب کند. طور مثال سهمیه تولیدات زراعتی یا پروگرام مجادلوئی حفاظه نباتات. فساد اداری يك مامور را بی قدرت ساخته و این را وانمود میسازد که دستگاه دولتی صرفاً در يك خلا بهتر کار داده میتواند.

یکی دیگر از اشکال مقاومت منفی همانا ایجاد پرده میان مامور دولت و زندگی اجتماعی در دهات است. اداره دولتی اغلباً کارمندان

را برای ماموریتی به دهات میفرستد. دهاتی ها اکثرًا این ماموریتها را مورد سوءظن قرار داده و کوشش میکنند مامورین را از وظیفه اش به دور نگاهدارند و هرچه زودتر او را وادار به مراجعت سازند. بنا بر قول بشرشناسی دو نفر مامور بی آزار وزارت زراعت وقتی تعجب کردند که از آنها خواسته شد از وظیفه شان که کنترل ملخ بود به مقابل يك مقدار پول صرف نظر نمایند و بار دیگر به قریه پا نگذارند. برینصورت مهمان نوازی افغانها که به يك ضرب المثل مبدل گشته نیز به غیر از يك پرده دفاعی چیزی دیگری بوده نمیتواند. وقتی مهمانی به يك جایگاه خاص "حجره" برده میشود و وی جرات برآمدن از آنرا بدون استیذان میزبان ندارد در واقعیت امر نوعی دیگر از بدام اندازی و ظاهرداری میباشد. نحوه تعارف و صرف غذا مسئله اجرای صلاحیت تحقیق این مسئله را دشوارتر میسازد. آنعده از نژاد شناسان و جهان گردانی که مامورین ملکی اند ازین مسئله به خوبی واقف اند. يك فرد خارجی خود را به يك سلسله از طفره روی های ممتد، تعلل و حاشیه روی از موضوع مواجه میکنند. شخص مسئول همیشه از موضوع دور نگاه داشته میشود. مثل معروف است اسپان در کوه و واقعیت موضوع بر اعماق چاه قرار دارد.

مگر در آنجا چه چیز است که پنهان شود؟ آیا اجتماع دهاتی وجود واقعی و حیات مستقل دارد تا در محدوده حقوق و واجبات خویش خود را تبارز دهد و با هر نوع زیربستی ناخوش آیند از طرف دستگاه دولتی مقاومت نماید. این مهمترین سوال در مورد علایق فرد با دولت محسوب

میشود.

نخست اینکه آرزوی يك فرد اینست تا توجه دولت به او جلب نشود اینکار معنی اینرا نمیدهد که این فرد خارج از حیطه دولت زیست می کند. يك اجتماع روستایی ضرورتی به مدافعه سرحدات علیه يك مهاجم ندارد زیرا اصلاً او سرحدی را نمیشناسد. ثانیاً چیزی مانند اقتصاد خود کفایی کامل وجود ندارد بناً نمیتوان از معرفی اقتصاد آزاد بازار به حثت يك تغییر اجتماعی سخن زد، جامعه فاقد حوزه صلاحیت است تا جدایی آنرا تضمین نماید. بالاخره و مهمتر از همه اینکه در جامعه مدنی هسته مرکزی قدرت وجود ندارد تا ستراتیژی کنترل را به پیش برد. هسته مرکزی قدرت، پستاداری و ملك قریه طوری در حلقه رسمیات با هم مزج شده اند که گویا این سازش از طرف دولت به وجود آمده باشد. ازین سبب این عرصه جنگ میان اجتماع و دولت محسوب شده و درین جنگ دولت بیشتر مواجه به خطر میباشد زیرا مردمان دولتی و تعمیرات آن اهداف معلوم دار شده میتوانند. در جنگ گریلایی شورشیان به خوبی میدانند که چه چیز را به غارت ببرند و کی را بکشند ولی برعکس آن کمتر واقع میشود.

قدرت در جامعه دهاتی افغانی نه در نزد يك شخص و نه در نزد افراد يك محله خاص است بلکه در دست يك شبکه مخفی قرار داشته که همیشه باید ترمیم و یا تعمیر مجدد شود. این شبکه قدرت که متکی بر حمایت بوده و اندازه پرستیج متناسب با مقدار بخشش یا انعامیست که تقسیم میگردد. قدرت به اساس يك سازش داده شده لاکن تا آخر حیات

کلاشینکوف نبوده و تمام اسلحه ای را دربر میگیرد که در کارخانه های روسیه تولید میشود. برای این کار تصمیم لازم است که به صورت مستقل از طرف جمهوریت اتخاذ گردد. شرکت ها و وزارت های که در قلمرو فدراسیون روسیه واقع اند از قوانین جمهوریت تابعیت مینمایند اگر امروز ما میبینیم که اسلحه ما در جنگ افغانستان به کار میرود و در برابر آن فرزندان ما رنج میکشند ما باید به این وضع خاتمه بدهیم. ما باید به همه خاطر نشان کنیم که فدراسیون روسیه يك جمهوریت تحت فرمان نبوده بلکه از خود ارادیت در داخل فدراسیون برخوردار است.

روسیه توانایی آنرا دارد که از تحویل بھی اسلحه از قلمرو خویش ممانعت به عمل آورد. درین موضوع ما میتوانیم عمل خود را توجیه کنیم. به این ترتیب ما میتوانیم از خونریزی مزید جلوگیری کنیم. در غیر آن آنها از صلح دم میزنند لکن خون میریزند. این در حقیقت بدگمانی نسبت به خوبی نوع بشر (سینهمز) و بد اخلاقی محسوب میشود. خیرخواهی از خانه آغاز مییابد، بنابراین بیائید انرا ازین جا شروع کنیم و به نمایش بگذاریم. ما در حال تبارز ساختار جدید هستیم. وزیر دفاع روسیه بدون وزارت است. ما از کنترل دایمی بالای وسایل و توزیع عساکر و حمل و انتقال واحداث نظامی در سراسر روسیه برخوردار خواهیم شد. به مجردیکه کدام قطعه جهت محاربه حرکت داده شود شورای عالی فدراسیون فوری خواهد گفت (نه)، ما نمی خواهیم علیه مردمان بی دفاع ملکی بحنگیم. بگذارید هر کس به صورت (ص - ۹۸)

به يك شخص تفویض نمیگردد. درین جا جهان ارباب رعیتی نبوده و نه تبعیت به اساس سوگند وفاداری صورت میگیرد. جامعه افغانی فیودالی نیست. این جامعه به صورت متداوم غیر متوازن و بیشتر با سیستم پوتلاچ شباهت دارد تا با ساختار ثابت سیستم فیودالی. قدرت يك خان به رضایت قوم وی ارتباط دارد، مگر وقتی که قدرت او از طرف کاندید دولتی تعویض گردد. طوریکه این موضوع در میان ایرانی ها در قرن هجده با عملی کردن سیستم جاگیرداری (که اقتا در اسلام کلاسیک) آغاز گردید. گرچه این موضوع عام نیست لیکن در دهه های اخیر با دفعات بیشتری توأم بوده است. چنانچه ثروت های اقتصادی برای عده ای زمینه اینرا فراهم نموده است تا توجه و طرفداری دولت را به سوی خود جلب کند. خان باید همیشه از سخاوت بهره داشته باشد و در وقتی که به وجود او نیاز است باید در نزد کسی که به او نیاز دارد حاضر باشد و طوری عقیده شود که هیچکس بهتر از او عهده اش را به سر رسانیده نمیتواند. "خان بدون سترخوان وجود ندارد." الفتن این موضوع را خوب تشریح کرده است: "قدرت مربوط به تعداد روابط با اشخاص است" اگر پسر وارث پرستیژ پدرش باشد وی مکلف است تا موقوفه را حفظ نماید. حفظ موقف تنها با تعمیل برخی از عنعنات غیررسمی ضروری میسر است. او باید به سایرین غذا تهیه کند، در منازعات دیگران منعیث میانجی عمل کند و جهت تامین منافع قوم خود در برابر دولت باید ثابت قدم باشد. در حقیقت دولت مجبور گردیده است تا جوامع دهاتی را به صورت موجودات مجرد تبدیل نماید و از هر يك واحداثی در

داخل سیستم اداری بسازد که بعداً به آسانی توسط يك ملك تنظيم شده بتوانند. اگر دقیقاً گفته شود این یکی از دو انتخاب است: یا جامعه به طرف تجرید کشانیده شده و بدین وسیله دولت بالای يك بخشی از قوم حکمرانی مینماید و فکر میشود که دولت یگانه قدرت است که از انحصار قومی میکاهد (ازین لحاظ شاهان در گذشته و اتحاد شوروی این پالیسی را اختیار کرده بودند). دوم اینکه جوامع دهات سرکوب شده و حکومت مستقیماً با افراد داخل معامله میگردد. این افراد درین صورت فکر گروبی را ندارند (پالیسی امیر امان الله، خلیفه و مسلمانان را دیکال چنین بوده است). به طور عنعنوی دولت ها جوامع دهاتی را به صورت يك واحد تلقی میکردند از همین سبب در امور کارهای حشر و کار بالای سرکها و مکاتب دهات به صورت دسته جمعی جلب میشدند. به عین ترتیب در صورت شورشها یا جنایات دهات به صورت کل جوابده بوده اند و یا جریمه را دسته جمعی تحویل داده اند. با ماهیت بخشیدن به قوم از طریق ملك ها، این طبقه از قدرت بیشتری برخوردار شده و این علاوه بر رضایت اهالی به اقتدار شان میباشد. نامبرده اهالی را در گریز از زیر بار عسکری کمک کرده و یا در صورت مالیات و جریمه ها او خود به نمایندگی از اهالی اجراءات مینماید.

دولت بی بنیاد :

درست در همان زمانیکه موسسات دولتی سعی داشتند خود را تأسیس نمایند و در جوامع دهاتی موازنه و توأمیت به وجود آورند، آنها

خود هدف-ستراتیژی قوم قرار گرفتند لیکن به عوض ادعای قدرت از جانب آنها بیشتر به نفوذ در موسسات دولتی اکتفا کردند. صرف دوگروپ در کشور برای احراز قدرت میکوشند. اول - اشخاص برجسته در اقوام که نمیخواهند تغییرات در ساختمان اجتماعی برارنده باشد. دوم طبقه روشنفکر که خواهان تغییرات اند. برای سایر گروپها شامل ساختن قوم در دستگاه دولتی ارزش بیشتر دارد تا به اهمیت آنها بیشتر افزوده شود. این نفوذ خواه به سطح یائین یا در سطح مقام وزارت باشد. این عملیه نفوذ در دستگاه دولت نه تنها برای به دست آوردن امتیازات مادی است بلکه به دست آوردن منصب برای جوانان، مناصب بدون اجرای وظایف، معافیت های مالیاتی و جلب عسکری را نیز شامل میگردد. بر علاوه حصول اطمینان به این موضوع که قدرت های محلی مطابق به میل ایشان وظایف خویش را به پیش میبرند. پس از بررسی تاریخ معاصر افغانستان برملا میگردد که ستراتیژی قوم با موفقیت توأم بوده است. دولت ظاهرشاهی و داود (۱۹۳۳ - ۱۹۷۳ و ۱۹۷۳ - ۱۹۷۸) در واقعیت بالای قومیت اتکا داشت به ویژه در دوران شاهی مشروطه.

در حالیکه این واقعیت دارد که موسسات دولتی از يك نوع ثبات دستگاهی برخوردارند، دولت برای بقای خود میکوشد. یکی از مثالهای دلچسپ درین مورد دوره ده ساله قانون اساسی است (۱۹۶۳ - ۱۹۷۳). انتخابات ۱۹۶۵ و ۱۹۶۹ در عین حالیکه آزادانه بودند لیکن دوره قانون اساسی به شکست انجامید. اکثر ناظرین دلیل عمده این شکست، فقدان قانونیت احزاب سیاسی را میپندارند. ولی فقدان احزاب سیاسی

نتیجه ضعف طبقه سیاسی است نه عامل تضعیف آن. زیرا به وجود آمدن مخفیانه احزاب وقت کافی را دربر گرفت (۱۹۶۵ برای حزب دموکراتیک خلق یا حزب کمونیست کشور). طبقه سیاسی کشور غیر سیاسی گردیده بودند. وکیلان از ولایات به حیث نمایندگان قوم های محلی آمدند تا امتیازات مختلفه کسب کنند. آنها به دولت منحه‌ی موجود بیکانه می نگرند و تا میتوانند از آن به نفع خود استفاده مینمایند. اقوام به نفاق کشانیده شدند زیرا فاقد اهداف مرتبط سیاسی بودند و برعکس هر قوم تلاش داشت قدرت سیاسی را به دست بیاورد. انتخاب اشخاص منتخب به وضوح دال بر اختلاف میان جوامع است. طبقه فرمان روا مذکوره یک دولت متحده را در مخیله خود نداشتند و در آنجا وفاداری اولی آنها به خانواده و حمایت از آن هنوز فکتور اساسی را نشان میداد. وفاداری و تعهدات در اطراف دولت تمرکز نداشت. سعی برای صعود گروپ قریب صورت نگرفت و هم مفهوم ملت، دولت، اسلام یا مبارزات طبقاتی که بر علیه مارکسیزم به کار گرفته شد، هیچ تأثیری بالای طرز سلوک افراد نکرده و حالانکه حتی بالای ستراتیژی که گروپ طی میکند نداشته است. اختلاف طور مثال حتی در میان جناح های مختلف حزب حاکمه صرفاً طوری وانمود میشد که گویا این جناح ها مرگ جانب مقابل خویش را خواستار اند. دولت بیشتر از یک شرط در یک بازی بزرگ نبوده و قوم سعی میورزید از نزدیکی با موسسات دولتی حد اعظمی استفاده را ببرد. این ناکامی در رسیدن به سوی یک وحدت اجتماعی باعث ایجاد خلی مذکوروی گردیده. اطلاعات سیاسی به عاریت گرفته شده از غرب در میان

گروپها دوران میکرد و به این ترتیب مفهوم حقیقی خود را از دست میداد. کلمه "انقلاب" به کوتای کمونیستی و قیام در روستاها به هر دو اطلاق میشد. شبکه های که به اساس جانبداری و حمایت و علایق فردی استوار بودند به همان حدت و محکمی خود باقی ماندند مثل این که کدام مخالفت جدی سیاسی موجود نمیباشد. طور مثال برجم کمونیست (که لقب حزب کمونیست شاهی) را کمایی کرده بود به خاندان شاهی تعلق داشت.

فضای پارلمان که با عدم اشتراك ۹۰ فیصد انتخابات صورت می گرفت مشکل انارشیزم را به خود گرفته بود. نصاب هیچوقت پوره نبود. صدای کرکننده همیشه طنین انداز بوده و بیانیه های ناشی از سبك سري و سادگی همیشه در فضا میپیچید. طور نمونه در بعضی از دهات با نحوه انتخابات سري و حوزه انتخابات مخالفت صورت میگرفت. به دولت مانند دربار های گذشته نگاه میشد و هر يك از وكلا کوشش میکرد طرفدارانی برای خود بیابند. در صحنه سیاسی در حقیقت بیش از يك کمیدی چیزی دیگری نبود. حتی لفظ صحنه درین مورد بیجا استعمال نشده است. مباحثات از طریق رادیو بخش میگردید. در مکاتب شاگردان آنها به صورت مسخره و اداها عجیبی حکایت میکردند. تجربه دموکراسی ظاهری بی محتوی بود. دموکراسی غربی تحت بعضی حالات مفهوم حقیقی خود را دارد. تشخیص جامعه مدنی توسط دولت و تکامل ماهیت سیاسی چیزی به غیر از يك صحنه سازی سیاسی نیست. مبارزات در قلمرو سیاسی صرف برای حل کشمکش ها و برای نفع اجتماع میباشد نه برای تیاتری

از مذکوره های وارداتی به روی صحنه . آنچه را که نمیتوان کتمان کرد اینست که آنچه را به نام مبارزات سیاسی میخوانیم به غیر از يك کشمکش برای احراز قدرت در يك گروپ محدود بوده نمیتواند . بیگانگی طبقه سیاسیون از سیاست حقیقی خاصه وقتی که این طبقه از روستا سر بیرون کرده باشد (طوری که در دو پارلمان گذشته چنین بود) یکی دیگر از دلایلی مبنی بر موجودیت فاصله بین اجتماع و دولت بوده میتواند . طبقه روشنفکر در پارلمان دموکراتیک مبارزات سختی را به پیش بردند لیکن از آن رانده شدند و در مقابل تباری دو مخالف عمده جوامع روستایی و قومیت قرار گرفتند . در نتیجه تظاهرات این طبقه ، شاگردان کمونیست و مسلمان در برطرفی کابیه محمد یوسف در ۱۹۶۵ موثر واقع شدند . این موضوع بی تفاوتی آشکاری را در روستا نشینان و خاندان سلطنتی دامن زد .

آیا میتوان گفت که جامعه روستایی دوام خواهد کرد؟

گرچه قوم شبکه و قریه قلمروست و گاهی هر دو یکست با آنها طرز داشتن روابط آنها با سیاست کاملاً از هم فرق دارد . چون قوم منحیث يك شبکه موقعیت مشخص جغرافیوی ندارد ازین لحاظ آنرا دولت تسخیر کرده نمیتواند و از طرف دیگر قوم به حیث يك گروپ به هم پیوسته قادر است تا در قلب دولت نفوذ کند .

سوال بقای جوامع روستایی در افغانستان مشکل عمده است و پاسخ نویسندگان وقتی به این پرابلم برخورد میکنند یا انکار از وجود آن و یا عذر خواهی از جانب آنها است . درین جا نمیخواهم بسـ

موضوعات خیلی دقیق مسئله تماس بگیریم اما روشن ساختن دو موضوع بسیار مهم است. جوامع روستایی و شبکه قدرت. باید تاکید کرد که گروپهای همبسته تنها در موقعیت‌های مشخص جغرافیوی موجود نبوده و ماهیت اجتماع روستایی در کلتور مجموعی منعکس شده و به سطح "جامعه دهاتی" تفزیل نمیکند. جریان مسایل اجتماعی که ممثل همبستگی در دهات بوده و نویسندگان از آن به حیث "جماعت دهاتی" تعریف کرده و موضوع پیش با افتاده تلقی میگردد. از جمله مسایل اجتماعی موجودیت "زمین عامه" برای چریدن حیوانات، کار حشر برای کندن معبر آب، حل و فصل قضایای ذات البینی و واقعیت همکاری مردمان با هم دگر در مواقع بحرانی میباشد. برین جا چیزی که دال بر موجودیت هـرم قدرت متناوب باشد دیده نمیشود. بر علاوه اجتماع محلی راه‌هایی رامیابد تا مطابق به آن فعالیت‌های خود را نظم بخشیده و با حالات غیر عادی به خوبی مقابله کرده بتواند. طور مثال وقتی در تابستان بازارهای موقتی به وجود آید در مرکز کشور هر دو جماعت عمده (برانی و غلجایی) هر يك به كمك مقامات دولتی ملك را که مسئول اداره و نظم است انتخاب مینمایند. این کار در حوزه‌هایی که هنوز در آنجا قوم‌گرایی قوی بوده و در دهاتی که عرف‌ها و رسم و رواج‌های کهن هنوز تسلط دارد و زمینه برابری را مهیا میازد، صرف درین حالات میتوان از خود ارایت در میان روستا سخن زد. تنها با موجودیت همبستگی گروپی نمیتوان ادعا کرد که مرکز متناوب قدرت مخالف با دولت موجود است زیرا چنین گروپها به آسانی توسط دستگاه دولت جذب

شده میتوانند. ماهیت جامعه مدنی افغانی را نمیتوان در خودارادیت جماعت روستایی سراغ کرد بلکه آنرا در نزد عناصری که در متن جامعه مدنی بوده و دولت را منبث يك مرجع تلقی میکنند، دولتی که بیشتر در مخیله است تا در واقعیت، باید جستجو کرد.

جامعه روستایی جامعه ایست که با قانون تنظیم میگردد. يك مرجع قانون یا شریعت در آن حاکم است. جوامع از خود در گذشته قضات داشتند و از قدرت قانونی طوری که در اسلام پیشبینی شده برخوردارند. مهم نیست که این حاکمیت قانونی در واقعیت وجود دارد یا خیر؟ در زمان قانون اساسی گذشته وقتی که حاکمیت قانونی در رقابت با قدرت بازی های خان قرار داشته، و دولت میکوشید آنرا تعاحب کند و رجعت دادن موضوعات به اسلام صرفاً يك سمبولیزم بود. اما این سمبولیزم توانست با پیشروی های موسسات دولتی از طریق ایجاد پهنا که در داخل آن خود ارادیت واقعی امکان پذیر بود، مقاومت نماید و موضوع امت را که سهم مهم وحدت کننده را دارا بود خاسته در میان اهالی نری زبان پیشکش نماید و این یگانگی حلقه اتصال با فرهنگ کلاسیک پارس بود. درین فرهنگ يك دولت به مراتب کهن تر از دولت معاصر افغانستان وجود داشت. (فارسی که در افغانستان تکلم میشود به مراتب ادبی تر از لهجه ایست که در ایران صحبت میشود و به نام نری یا "لسان دربار" یاد شده است.) تاکید بیشتر دولت پشتون خاندان صاحبان (خانواده نادرخان و برادرانش) از سال ۱۹۲۹ به این سو، مانند کمونیستها، این بوده است تا فرهنگ "مردمی" یا فرهنگ شفاهی پشتونها را ترویج

بخشد و این کار در ۱۹۳۵ با ایجاد اکادمی پشتو آغاز گردید. مقاومت نری زبانان در مقابل این مساعی که تمام کشور را به طرف همگونی فرهنگ پشتون بکشاند از طریق اشاعت فرهنگ مغلل با کتابهای کلاسیک طور مثال پنج کتاب صورت میگرفت. دهاقین و همچنان علما دولت موجوده را نمایانگر ایجاد وحدت جامعه نمیدانند. یگانه عهده ای را که به گردن دولت بر علاوه تامین نظم میگذارند همانا سمبول وحدت بودن دولت است که شریعت و فرهنگ کلاسیک آنرا به عهده داشت. هرگاه دولت نورم های خود را تطبیق کند برین صورت دولت در نزد آنها وسیله ای برای انتفاع گروهی محسوب میشود.

برای ترك این مطلب بهتر است دانسته شود که فضای بین جماعت روستایی و دولت را يك شبکه دیگری از دانشمندان، علما، قضات نویسندگان و شاعران قریه پر مینمایند. این شبکه از خود موسسات تعلیمی دارند که آنها را مدارس و مکاتب دینی مینامند. این اشتباه خواهد بود اگر فکر کنیم که این موسسات صرفاً تعلیمات مذهبی و قانونی را اشاعت میدهند. طبقه مذهبی افغان مشحون از علوم بشری فارسی اند. اکثر رهبران مذهبی به جنبش هوفییزم تعلق دارند احساس آنها نسبت به اهمیت فورمولیزم قانونی را با ابعاد روحانی و ادبی اختلاط میبخشند. تا نزدیکی های سال ۱۹۵۰ تمام علمای مذهبی و اکثریت مامورین از شبکه اجتماعی مدارس می آمدند. در نزدیکی سال ۱۹۵۰ دولت نه تنها شبکه ای از مکاتب حکومتی را تاسیس مینمود بلکه در عین حال بنیاد فاکولته شرعیات دولتی را گذاشت. قضات صرفاً از

میان فارغان این فاکولته استخدام میشدند . گرچه شبکه مدارس غیرر
حکومتی از بین نرفت لیکن هم از لحاظ اجتماعی و هم از لحاظ سیاسی
از اهمیت آنها کاسته شد . در مؤسسات حکومتی حالا روشنفکرانی جای
گرفته اند که هم از طرز فکر اسلامی و هم کمونیستی برخوردار اند و
به اطراف دولت تمرکز یافته اند ، در حالیکه علمای (مذهبی) با علم
سروکار دارند و قدرت مسئله ضمنی در نزد آنها محسوب میشود . بنابران
اختلاف میان عالم مذهبی و روشنفکران جامعه بوده زیرا هر يك داعی
حمل علم و بدین وسیله تضمین کننده وحدت اجتماعی بوده نه اختلاف بین
خصوصیات روستایی و عمومیت یافتن دولت . در صورت عالمان دینی علایق
بین افراد عضو قوم به مراتب ضعیف تر است با مقایسه دهاتیان با
جوبیکه این علما نیز از همان روستا برخاسته است . یکی از مسئولیت
های علمای دینی در قبال روستا نشینان تبلیغ اساسات دینی است . هرگاه
او به یکی از جمعیت های قومی خود را بسیار نزدیک سازد درین صورت
موقفش به خطر می افتد . در مقابل آن خان تنها در قرینه قوم خاص
موجود بوده میتواند و بس .

طوری که ذکر گردید ، رقابت خان ها در عقب درهای بسته صورت
میگیرد و نظم تحمیل شده از طرف حکومت را برهم نمیزند برعکس این
نظم را بیشتر مستحکم میسازد . از طرف دیگر عالم اساس وحدت را
پیشکش میکند که دولت با مواجه شدن با جهان غیر اسلام از آن استفاده
میبرد . در حالات عادی دولت سعی میکند از نفوذ طبقه روحانی و
ارشادات اسلامی بکاهد و بدین ترتیب به مردم فرصت ندهد در مورد حق

دولت و جامعه در افغانستان

اولیور زوی

قیام های مردمی سالهای ۱۹۷۸ نه تنها علیه قیادت کمونیست ها به راه انداخته شده بود بلکه انعکاسی از ضدیت با سلطه دولتی نیز محسوب میگردید. تحمیل نظام کمونیستی در دهکده ها مرحله جدیدی از گسترش سلطه دستگاه دولتی به حساب میرفت. مسترد کردن نظام کمونیستی و سلطه دولتی با هم ارتباط نزدیکی داشته اند. آنچه مردمان دهات در مورد حکومت فکر میکنند همیشه مغلوطی از مخالفت و پشتیبانی بوده است اساساً دولت افغانی در دهات بنیان گذاری شده است. طرز دولت داری برای دهاقین و دهاتیان در کشور بیگانه نبوده است. حتی بسیاری از رهبران در نیروهای مقاومت حرف از به وجود آوردن نوعی حکومت اسلامی میزنند. از جانب دیگر تاریخ افغانستان معجون از قیام ها علیه استقرار نظام دولت بوده است.

مخالفت با جامعه و دولت در سایر مناطق عمل مصنوعی جلوه میکند لیکن حیات روزمره در افغانستان این موضوع را به خوبی نشان میدهد. همیشه سعی شده است تا تأسیسات دولتی از مناطق مسکونی مردم دورتر اعمار گردد. این فاصله بین دولت و مردم در نحوه لباس پوشیدن افراد وابسته به دولت و طرز تکلم آنها نیز هویدا میباشد. برای اهالی

موجودیت دولت شك کنند. دولت توقع میبرد با پیش کردن فرامین غیر مذهبی طوری وانمود کند که تنها او است که میتواند وحدت اجتماعی را تأمین نماید. يك شخص روستایی برای تثبیت هیات خود همیشه بین دو هرم قدرت خان و عالم و همچنان حجره و مسجد چشم میدوزد. اولی در میان جوامع قبیلوی و ثانوی در مناطق غیر قبیلوی از اهمیت برخوردار میباشد. مسئله اسلام خاصاً در اوقات بحرانی بیشتر آشکار میگردد. برای ترك اجتماع روستایی نباید صرفاً آنرا جمعیت دهاتی شمرد بلکه فضایی را در نظر بیاوریم که در آن قوانین و شئون خاصی حکم روایی داشته با آنکه بعضی از نورم ها تا اندازه زیادی تصویری و خیالی میباشد. به کلمات سیاسی که روستائین به آن مفاهیم را ارائه میکنند توجه کنید. سیاست به نزد او شهر و دولت است. ظلم در نزد او جاه طلبی و تعدی از جانب اراکین دولت و یا خان محلی میباشد. سنت در نزد او اعمال پیغمبر (ص) میباشد نه حالت خاص اجتماع. سنت در نزد او معنی ضد عصری گری را نمیدهد. چون مدنیت گرایی معنی بی مذهبی و ابتکاری را ارائه میکند. اما البته این به هیچوجه روستایی را مانع نمیشود تا از ماحصل عصری طور مثال رادیو بهره نبرد زیرا رادیو در نزد او دلالت به عصری گری نمینماید.

اسلام يك آئیده ال برای عدالت اجتماعی است لیکن نمونه دولتی که در آن چنین عدالت موجود باشد و جایگزین دولت موجوده شود وجود ندارد. این عدالت اجتماعی به او وعده خیالی را که باعث درهم و برهم شدن اجتماع باشد نمیدهد زیرا روستایی انقلابی نیست و نه پروگرام سیاسی

را مانند اسلامت‌ها پیش کش میکند . در نزد او تزکیه نفس به مراتب نظر به اصلاحات ساختمان اجتماعی دارای اهمیت بیشتر میباشد . او اسلام حقیقی را در تعمیم برخی از قواعد و قوانین خاص میدانند که پابندی به آن متضمن عدالت اجتماعی میگردد (درین قواعد سرد محکوم گردیده است) . دید روستایی نسبت به اسلام بیشتر جنبه اخلاقی دارد . در نزد او ظلم و فساد مسایل طبیعی اند و به او اهمیت ندارد که چند نفر قدرت مند از عدالت کار بگیرند . چیزیکه در نزد او اهمیت دارد داشتن حق قضاوت است و با وجودیکه وی در آن محکوم شود به بی عدالتی اصرار میورزد .

ازین لحاظ وقتی روستایی خواستار عدالت در قسمت خویش میباشد او میخواهد مسئله از لحاظ اخلاقی بررسی شود . او از مسایل مربوط به شریعت خبر ندارد و نه به دانستن آن تلاش میورزد !! آنچه برای او اهمیت دارد اینست که در حق او از " مسلمانی " کارگرفته شود . در مقابل عالم مذهبی میل دارد به شریعت جنبه فورمولتی بدهد . (حقیقت اینست که جامعه مدنی در افغانستان بیشتر از یک توده ای از جوامع روستایی ایست که موقف غیر روشن داشته باشد) این حالت تا اندازه زیادی مربوط به قانون اسلامی است که اعتبار داشتن آن نزد مردم هیچگاهی ایجاب داشتن دولت را نمیکند زیرا چنین احکام قادر بوده اند که به صورت عنعنه تبدیل شوند . تعلیم اشخاصی که مسایل سنتی به آن ها تعلق دارد نیز مربوط به همین عنعنه است که در خارج از موسسات دولتی انجام مییابد . ازین لحاظ است که ارتباط میان

اهالی ملکی و دولت در آنده از کشور های اسلامی که تحت استعمار نه زیسته اند معین است .

مفکوره اسلام منیث مقابله کننده باستمگری های دولت چیسز تازه نیست ولی از ۱۹۲۴ به این طرف از اهمیت خاصی برخوردار گردید زیرا پروسه لامذهبیست (سکیولرزم) با توسعه دستگاه دولت توام شده از صحنه کشیدن علما و پس زدن آن به حاییه زندگی اجتماعی باعث گردیدست تا علمای مذهبی از فساد دولتی کنار مانده و زمینه را برای بی عیب بودن آنها فراهم کند که در غیر آن با قبولی بست دولتی از آن برخوردار نمیشدند . در هر حالت، هر حرکت دولت از جانب روستائیان با آنکه از روی نیت خوب باشد تعدی تلقی شده زیرا از آنها مسئولیت اداره امور ایشان را میگیرد . روشنفکر عدم رغبت روستایی را برای پذیرش اصلاحات دلیل تجرید او تلقی میکند و روستائین واقعا آنها را دلیل بر تجرید خود میدانند زیرا دولت او را مربوط به پروسه تولید میازد .

ازین لحاظ برای دانستن ماهیت اجتماع مدنی ، محیط قریه نبایست معیار باشد بلکه باید از محدوده تشست قوم فراتر رویم زیرا عناصر انسانی و مشکلات اجتماعی قوم و شبکه های تعلیمی این ماهیت بر جامعه سنتی نهفته است . بلا شبهه میتوان ادعا کرد که اسلام دین بنیادست (اساس اجتماع را تشکیل میدهد) . ■

مسفریها با مجاهدین

« دلدادگان جوان به دور صندلی دلداری مییابند و دل میبازند. روی صندلی لحافی را میگسترند. پسر جوان در زیر صندلی، دور از نگاه سر انگشت پای خود را به دختر جوان دلخواه خود تماس میدهد و به او حالی میبازد که علاقه مند اوست. در صورتیکه نهال علاقه مندی در دل او نیز سبز کرده باشد در همان زیر صندلی یا یا ایماهی با و پاسخ مثبت میدهد. از همین جا رشته های محبتشان به هم پیوند می یابد. به این ترتیب، در شب های دراز زمستان و در دور صندلی است که غنچه های عشق جوانان می شکفت.»

او رویداد های اجتماعی دور صندلی را طوری گزارش میداد تو گویی که میخواست به اعترافات شخصی بپردازد، زیرا قرار معلوم خانم خوش نیز از نورستان بود.

ما به سواری اسب از کنار مزارع، که بین کوه و دریا فشرده شده و با دیوار های بلند سنگی حفاظت میشدند به سفر خود ادامه دادیم. هنگام عبور ما زنان به محض دیدن ما چادرهای شانرا به رخ میکشیدند. مگر بهش از آنکه به این عمل اقدام کنند با نگاه سریمی چهره های شانرا دیده میتوانستیم. از چهره های شان پیدا بود که به اثر اجرای کار های روزمره و مرارتهای زندگی بهش از وقت به بهری گرائیده اند. به همین نسبت با خود می اندیشیدم که آنها در روزگاران جوانی و ایام زمستانی و به دور صندلی تا حدودی از زندگی کیف برده اند و کاملاً سزاوارا هم پنداشته میشدند. کار به آنها اجازه حرف زدن و مجال تبسم کردن را نمیداد و چندان خود را سرگرم کار نشان میدادند که

گویا ما املا در جوار شان وجود نداشته ایم تا به ما توجهی کنند حتی اگر از حضور ما آگاهی حاصل هم میکردند نمیخواستند به سوی مردان نسا محرم نگاهی کنند تا در زمره گناهکاران محسوب نشوند. کودکان شاعران در گازهایی جا داده بودند که از موی بز بافته شده و در درختان اوخته شده بود. تنها دوشیزگان دزدانه به ما نگاه میکردند و با هم دیگر چیزی گفته پس يك جا قهقهه میزدند. مگر مردان وضع کاملاً متفاوتی داشتند. آنها بهرگونه کاری که سرگرم میبودند برای لحظه یی دست از کار کشیده به جانب ما نگاهی می افکندند و یا هنگامیکه در سرک از کنار ما رد میشدند تعظیم ما را با تعظیم پاسخ میدادند. آنها هنگام عبور از کنار ما یا تفنگی قدیمی را بر شانه های شان افکنده یا پشتهاره از گاه را بر پشت حمل میکردند. در کنار دریا "ستك" های کلان چناری به هر طرف افکنده به نظر میرسید. بعضی به شکل دروازه درآورده شده و بعضی دیگر تنها از تنه عظیمی قطع شده مینمود. در خالیگاه های بین درختان یا کنار پرتگاه های دریاخانه های كوچك چوبی جلب توجه میکرد. این واقعیت بیا نگر آن بود که آنها از زندگی خود کفا بهره مند بوده و خود را در زندگی دورتر از دیگران بیشتر در آسایش میبینند. اطفال نیمه عریان و چرکینی با چشمان بزرگ سیاه شان خیره خیره به ما می نگریستند.

در حوالی عمر به يك دهکده مواصت ورزیدیم که خانه های آن به امتداد ساحل دریا در سمت راست خانه های بزرگ، به صورت متفرق و پراکنده اعمار شده بود.

شیوه^۵ ساختمان منازل این دهکده بیا نگر آن بود که به سوبه آنجا وارد شهر میشود. دیوار های این منازل را دستک هایی تشکیل میداد که بالای همدیگر به صورت موازی جا داده شده و میانه های بین دستک ها با گل غسل گونه پلاستر شده بود. از دیدن آنها به انسان این احساس دست میداد که در برابر دیده گانفی يك كيك کریمی اسفنجی کلان قرار دارد. چند گز آنسوتر چهارراهی دهکده به نظر میرسید. به جای يك ماسیندار قدیمی نوع ماکسیم که در سال ۱۹۸۲ با مباحثات آویخته شده بود يك داشکه ثقیل روسی، اسلحه معیاری مجاهدین، جلب توجه می کرد. اینجا برگ مثال، مرکز دولت خونمختار انقلابی اسلامی افغانستان بود. گذاشتن اسم دولت بر منطقه یی که بلدیة شهر آن از اندازه يك تکت پست تجاوز نمیکند يك نوع توهین به کلمه دولت میباشد، اگرچه برای ساکنان آنجا يك امر جدی تلقی میشد.

در يك طرف چهارراهی فضای هیجان انگیزی به مشاهده میرسید. مردمان زیادی جمع گردیده و ملا دوست با کلان شوندگان دهکده گرم گفتگو دیده میشد. چهره های نورانی پیروانی مرا به خود جلب کرد و من کمره خود را کشیدم تا از آنها تصویری بردارم. هنوز کمره را به چشم خود نزدیک نساخته بودم شخصی که ریسم بودنه و عینک های سیاه و خلعت زنانه داشت دستش را دراز کرد تا کمره را از دستم بریاید. من که هنوز بند جرمی کمره را در دستم داشتم آنرا به شدت از دستم کشیدم. درعین زمان، او را اندکی به عقب تیله کرده فریاد زدم: "چه کاری میخواهی بکنی؟"

هنوز در کشاکش بوم که شماری از نورستانی ها مرا از چهار طرف محاط نمودند. اعضای گروه هیجان زده به یاوه سرایی پرداختند. یکی از آنها به يك سمت چهارراهی با انگشت اشاره کرده من و ملا دوست را به آن سمت کشانیدند. من مقاومت منفی به خرج داده ، تا جائیکه ممکن بود سعی ورزیدم که آهسته و بی اراده حرکت کنم. چند گز بیشتر خلبلی را دیدم که با چند نفر دیگر گرم مشاجره لفظی است. در حالیکه نورستانی ها ما را از چهار طرف حلقه نموده بودند و وار به پیش رانده شدیم. به جانب عمارتی که به خاطر آوردم چهار سال قبل در آن جای صرف کرده بودم. در آن هنگام به هتل یا کافی معروف بود. اکنون مقر غیررسمی دولت خدا داد را تشکیل میداد. همینکه از بلکان بالا رفتیم نوول را دیدم که غضب آلوده میگفت: "یکی از آنها تلافی نمود که مرا از اسب به زیر اندازد."

"خدای من، این کار را به چه منظور مینمود؟"

"من در جلو کاروان بوم و از وسط دهکده عبور میکردیم که جوانکی فکر میکنم کدام نوع قوماندانی بوده فریاد هیبتناکی برآورد. مگر من به فریادش وقعی نگذاشتم. لجام اسبم را گرفته سعی نمود مرا از پشت آن جدا سازد. در مقابل من هم فریاد برآوردم "شکلت را گم کن!"

ما به نزون عمارت برده شدیم. سر همان چوکی های شکسته و پشت همان میزهایی کنار دیوار قرار گرفتیم که در سال ۱۹۸۲ دیده بودم. يك شخص سیاه جرده، از قیافه اش پیدا بود که افغان نیست، به زبان انگلیسی به پرسیدن آغاز کرد.

" شما کی استید؟ از شما میپرسم ؟ "

لجوجانه پاسخ دادم " خود شما کی استید؟ "

بیش از آنکه پاسخ را از او دریافت نموده باشم ، خلیلی رسید
اندرون آمده خود را روی میز و جلو پرستگر جا داد .

" شما حق ندارید ازینها بپرسید که چه کسانی اند . " این حرفها
را با لحن جدی ادا کرد .

مرد سیاه جرده رویش را گردانیده گفت " و شما کی استید ؟ "

" من يك افغان استم . "

" تو يك افغان استی ؟ ثابت بکن که يك افغان استی ! "

چثمان خلیلی از شنیدن این الفاظ تحقیر آمیز برق زده گفت " تو
جرات میکنی که از من بخواهی که افغان بودنم را ثابت کنم . تو که
خود افغان نیستی ، من حق دارم که به تو بگویم افغان بودن را برای
من ثابت کن . " گفته خلیلی آنقدر التهاب انگیز بود که مستکبر
خارجی برای لحظهای ساکت ماند .

در فرصت مرده که میخواست کامره مرا برباید اندرون آمد . او با
غرور و نخوت خاصی داخل اتاق را به صورت تفتیش آمیز از نظر گذرانید .
در حالیکه آستین هایش را بالا میزد نخست در گوش شخص اجنبی و سپس
به سه یا چهار نورستانی ، که در آن کنار دیگر اتاق صف زده نشسته بودند
مانند قاضی بی که متهم را ورنه انداز کند ، چیزی گفت . يك اجنبی زیتونی
جلد و چشم نمزده دیگر هم نمودار شد . هر سه آهسته ، بیراه و توطئه
انگیز به نظر میرسیدند . کسی به آواز ملایمی گفت " آنها عرب استند . "

ما شنیده بودم که شماری از اعراب با مجاهدین توأمیت دارند . در يك دستشان قرآن و در آن دیگر چك بك . هر کسی که بودند معلوم بود که باشندگان برگزیده از آنها احترام و امتثال مینمایند .

يك شخص از خود راضی داخل اتاق گریید و خلیلی گفت " ایمن قوماندان است . " قوماندان چندین بار سرش را جنبانید و سپس جانب خلیلی نگاه کرده صدایی آمیخته با امر برآورد .

خلیلی به استدلال پرداخت و از تمام فصاحت و بلاغتی که در خود سراغ داشت استمداد نمود . او بی هیچ پسر بدش نبوده . استدلال او قوماندان را برآفت و از فرط غیظ و غضب با انگشت سوی دروازه اشاره کرد و با فریاد امر کرد که از اتاق بدر شود . خلیلی ، در حالیکه از چهره قهر و در عین زمان اندوه میبارید ، با متانتی که شایسته يك شخص تحصیل کرده است ، از جایی بلند و از دروازه میترود شد .

روشن بود که عنقریب مورد بازپرس قرار خواهیم گرفت . من رویم را نخست طرف اندی ، که در دست چیم جا داشت ، و سپس طرف نوول ، که درست راستم ، و واتینی که در کنار نوول قرار داشت گشتانده تا جاییکه جرتم اجازه میداد به آواز بلند تر از نجوا گفتم " حرف زدن را به من بگذارید . " قوماندان اکنون به يك شیوه دقیقی به تحقیق آغاز کرد . يك نورستانی ، که در کنار او جا داشت ، سخنان او را نخست به عربی ترجمه کرد ، سپس مردیکه سعی ربودن کمره مرا نموده بود و معلوم میشد که یکی از سرحلقه هاست ، سوال را تکرار کرد که بالاخره توسط آن مرد عربی به انگلیسی ترجمه شد که در ابتدا میخواست از ما تحقیق به

عمل آورد.

برش نخست از اندی صورت گرفت " اسم شما و کشورتان چیست؟ "
جم فشر " از انگلستان " قوماندان آنرا به سختی یادداشت کرد.
بعد نوبت من رسید " اسم شما چیست؟ "

" دیوید نکلاس " من نیز از انگلستان هستم " این يك شوخی خاص
بود. دیوید نکلاس يك دوست قدیمی من و ادیتور بود. در نظر گرفتم
که در آینده برایش تعریف کنم که چنان از نامش استفاده نادرست
نموده ام.

از اندی باز پرسید " اسم تانرا باز بگوئید " .
" جم فشر " .

از من هم باز پرسید " اسم تانرا چه گفتید؟ "
" دیوید نکلاس " من به این عقیده نبودم که او با کاربرد این
شیوه میخواست ما را در مغالطه بیاندازد و یا يك اصل بروکراتیک
باشد.

رو به نوول کرد " اسم شما؟ "
" جیمز ریچارد سن " از انگلستان "

در اخیر از وایتنی پرسید.

" جان کان وی " از انگلستان " وایتنی با این نکته خوب ملتفت
بود که نباید بگوید از امریکا است. نامها هم درج گردید. سوالات بیشتر
جنبه عمومی پیدا کرد.

" آیا شما از وجود دولت اینجا آگاه شده اید؟ آیا میدانید که دولت

دهات دولت يك نظام بيدگانه بوده و رابطه او با مقامات عاليه در دولت انباشته از شك و تردید و حتی توهين آمیز به طرفين بوده است . در واقعیت امر در شهر کابل نمونه حیات شهری دیده میشود . نرینجاتذکيك زياد بين دولت و اجتماع شده نمیتواند . در اصل دو نوع جامعه افغانی به مشاهده میرسد . یکی جامعه شهری و مدنی که در آن بدعت و نوآوری به چشم میخورد و مامورین ملکی ، معلمین ، عساکره کمونیستها و سایر " سرلج ها " زندگی دارند . گروپ اخیرالذکر به کفر و جاه طلبی متهم میباشد . دوم جامعه دهاتی یا اطرافنی که در آن سنت گرایشی مستولی بوده و ارزش های گذشته هنوز در آن وجود دارد طوریکه در مقابل آزمون های زمان مقاومت نموده اند .

در شهرها متعلمین و اقشار متوسط که تا اندازه زیادی وابسته به دولت اند دقیقانه سیاست را به پیش میبرند . برعکس در دهات ، دهاقین به آن علاقه نشان نداده صرف شاید کدام خبر مربوط به دولت را تصادفاً در میان برنامه موسیقی بشنوند . برای يك دهقان عادی پادشاه گریزی صرف وقتی ارزش پیدا کرده که زندگی روزمره اش بر اثر آن اختلال عود . در دهات برنامه سیاست بازی به اطراف محور جاه طلبی های خان ها میچرخد . آنها برای گسترش نفوذ خویش و خانواده اش خود را داور منازعات ذات البینی افراد جازده و بسیدن ترتیب به ثروت و اعتبار خویش در میان مردم ادامه میدهند . این تلافی ها در میان جوامع عشایری زیاد به چشم میخورد لیکن مخفیانه جریان داشته و تاثیر آن هر چه باعد چو کات جامعه سنتی را تغییر داده نمیتواند .

مستقلی است؟"

من گفتم "بلی، میدانم."

"پیشه تان چیست؟"

من به نمایندگی از همه گفتم "ما تاجر استیم" او روید را جانب دیگران گردانیده با تعجب پرسید "همه تاجر! در افغانستان چه تجارت دارید؟"

من در پاسخ گفتم "ما ماموریتی خاصی نزد قومانندان احمد شاه مسعود داریم. من يك دوست شخصی قومانندان مسعود استم." پس از ترجمه به انگلیسی و نورستانی، يك گفت و شنود آنی بین خودشان صورت گرفت.

"با قومانندان مسعود چه کار دارید؟"

"نمیتوانم بگویم. کار خصوصی است. او خود از ما خواسته که با او ببینم."

"او خود از شما خواسته که او را ببینید؟"

"بلی، میخوام به درخواست خودش او را ببینم."

"باسپورت هایتان نزد تان هست؟"

"نی، در پاکستان گذاشته ایم."

"وقتیکه پاکستان را ترك گفتید آیا از بوسته مرزی عبور کردید؟"

"بلی، ما با افراد جمعیت آمدیم. به این نسبت مجبور نبودیم

که با سپورتهای خود را به کس نشان بدهیم.

این توضیحات اکراها مورد پذیرش واقع شد و شیوه تحقیق تغییر

کرد.

"چرا از دفتر ما در چترال اجازه اخذ نکرده اید؟"

این سوال مرا به تعجب انداخت. "مگر ما از دفتر شما در چترال اجازه نامه اخذ کرده ایم. اسناد با آقای خلیلی است. این گفته جانب مقابل را به تعجب انداخت. در نهایت یکی از نورستانی ها سرش را از کلکین بیرون ساخته خلیلی را صدا کرد.

خلیلی، در حالیکه هنوز هم آثار قهر در چهره اش خوانده میشد، اندرون آمد. بدون آنکه به ما نگاهی کند اسناد را به آنها سپرد. اوراق چرکین به دقت بررسی و به حیث اسناد موثق پذیرفته شد. این اسناد هنگام ورود ما نیز ملاحظه شده بود مگر نظر به ملحوظاتی رده شده بود.

آن مرد عربی، که به انگلیسی حرف میزد، از جایی بلند شده گفت "از بابت تحقیقاتی که صورت پذیرفت ما را معذور خواهید پنداشت. ما مجبوریم از هر کسی که در قلمرو دولت داخل میشود تحقیق کنیم تا اطمینان ما در مورد او حاصل شود."

اکنون خطر بازداشت و احتمالاً برگردانیدن ما به پاکستان، که قبلاً در مورد مسافران بدبختی اتفاق افتاده بود، کاملاً مرتفع گردید. من احساس کردم که کاملاً به جا خواهد بود که ازین بابت از خداوند سپاسگزار بود.

"ما کاملاً به گفته شما موافقه داریم."

درین ضمن متوجه بودم که کامره برانم، مانند گریه بی که موه

مورد شکارش از جنگش بدر شده باشد ، مایوس به نظر میرسید .
به محض بیرون شدن از آن اداره هرچه زود تر راه سفر دریایی
گرفتیم . سعی ما بر آن بود که هرچه زودتر از برگه متال بیرون شویم تا
مبادا قوماندان و دوستانش تغییر عقیده بدهند . خلیلی به يك نطق
شدیداللحنی علیه قوماندان لب کشود .

من به او گفتم " شما بندگان عربها استید . بندگان انسانان
دیگر مسلمان نمیشاوند . اگر تو به پشاور بیایی در آنجا گفتنی ها را
برایت خواهم گفت . مگر درینجا چیزی برای گفتن ندارم ، زیرا مهمانان
با من یکجا میباشند . "

ما پیاده به راه افتادیم تا از طریق صحبت بیشتر روی موضوع به
زدودن قهر خود پرداخته باشیم . مخصوصاً آواز بر سروصدای آب و تمریناً
جسمی در تسکین خاطر ما کمک نمود .

به خلیلی گفتم " جای تعجب است که آن سه عرب روغنی نسبت به دیگران
بر مردم نورستان مسلط مینمود - بر مردمان آزاده نورستان . "
" دلیل عمده آن پول است ، پول . "

او به توضیح گفته خود پرداخت : " امیر کهن سال اینجا مردمذهبی
متمصبی است . او به فرقه مذهبی بئنج پیری تعلق دارد . اینها ، وهابی
ها ، دیوانه هایی بیش نیستند . وقتیکه مجاهدین را میبینند که نماز می
خوانند به او شان میگویند " تو مسلمان خوبی نیستی . زیرا وقتیکه
نماز میخوانی دستهایت را به صورت درستی نمیگیری یا یاوه سرایی های
دیگری . مردم بجای اینکه آنها را از خود دور برانند به حرفهای شان

گوش فرا می نهند. زیرا آنها بول دارند. واقعا این کاری است نکوهیده. وقتی که افغانها را میبینم که در برابر خارجی ها سر اطاعت خم میکنند آتش به جانم می افتد»

درین فرصت هوا روبه تاریکی میرفت، تصمیم اتخاذ گردید که شب را در چایخانه کنار دریا و نزدیک پل سبزی کنیم. من ترجیح میدادم که بیرون از چایخانه بخوابم. مگر به سببی که زمین مرطوب و پر از سنگ بود فکر را تغییر دادم و به اکراه يك چاربايي منزل اول را که يك کنار آن باز بود، انتخاب کردم. پس از صرف نهار برنج و گوشت بز، که چندان به مذاقم برابر نبود، بر چاربايي دراز کشیدم. به نسبت خستگی روز به زودی به خواب رفتم. بدترین شب های زندگی ام خوابیدن بر چاربايي ها بود. اگر انسان بلند قد باشد چاربايي دوچندان ناراحت کننده میشود. زیرا قسمت وسط آن فرورفتگی داشته و سرو پاها از دو کنار چوکات چوبی بیرون می آید. در چایخانه ها، لوازم چوبی مسکن كيك و خك را میسازد. در جا های مختلف آنها، مخصوصا خكها در کمین نشسته انسان بی احتیاط و بی خبر را فوری مورد حملات بی امان قرار میدهند. نیمه های شب بود که اذیت خك ها از خواب بیدار ساخت و احساس کردم که تمام بدنم در آتش گزیدگی میسوخت. تاسحرگاه از يك پهلوی به پهلوی دیگر میزدم و خواب از دیدگانم رخت سفر بسته بود.

صبح دیگر، پس از صرف نان جواری فطیر و چای، به سواری اسب به سمت پائین دریا و جنوب منطقه روان شدیم. از شهر ك پل رستم گذشتیم جاییکه در سال ۱۹۸۲ شب را در مسجد کاملاً راحت خوابیده بودیم

تا اینکه ساعت ۴ صبح ملای مسجد ، برای صاف کردن راه نمازگزاران ، ما را با سر انگشت پا بیدار ساخته بود . وقتیکه اسب کاران به بار کردن آغاز نمودند من با چند پسر گولف نورستانی بازی کردم ، که مشتمل بر بیش بردن دو توپ ، هر کدام به سبب توپ گولف عادی ، بود که به طول يك قطعه زمین هموار و با استفاده از ستك ، مانند ستك هاکی ، صورت میگرفت . ازینکه يك پسر توپ را از من میبرد مایه دلتنگی ام گردید . اکنون مسجد را شناختم ولی از پسران ترکی نبود و همچنان میدان بازی به يك کرد جواری مبدل گردیده بود .

ما در سرك شاهي خوب پیش میرفتیم - بهترین سركی که من در افغانستان دیده بودم . قرار اظهار خلیلی آن سرك در دوره زمامداری ظاهر شاه ، در دهه ۱۹۵۰ یا ۱۹۶۰ ، به منظور وصل نمودن بزرگ متال با مرکز ولایتی جلال آباد ، نزدیک تره ، خیبره ، اعمار گردیده بود . چنان ابعاد صورت میگرفت که از طریق این سرك انسان میتواند در ظرف ۵ یا ۶ ساعت تریعه موتر از بزرگ متال به کابل برود . این ابعاد در تیوری وجود داشت اما در عمل پیاده شده نمیتوانست . با مشاهده سرك این اندیشه به من دست داد که این سرك برای تانکهای روسی ایده آل است . اگر روسها تصمیم بگیرند از طریق این سرك دولت مستقل را تا چاشت اشغال میتوانند . اما این عمل به آن میماند که انسان با زوی خود را در يك سرنه برآرد . نورستانی هائیکه در سنگرهای مستحکم جابجا بودند میتوانند به آسانی ستونهای پیشرونده نظامی روسی را زیر آتش بیرحمانه شدید قرار دهند . بلوط های مقدس جای چنارها را گرفتند و

و چنارها، طوریکه از نام شان پیدا بوده برخار بودند. مگر اسبها، خلاف توقع و باور انسان، در کنار درختان برخار ایستاده برگهای آنها را میخوردند. درختان توت به امتداد ساحل دریا رده کشیده بودند. میوه های پخته و گوشتی از لای برگها نمودار بودند. اندی و خلیلی از وجود انواع مختلف توت در نورستان، سفید، سرخ، کبود، سیاه و شاه توت، حکایت کردند.

دیری نگذشت که خط مرزی دولت رسیدیم و يك دو جوان را دیدیم که آماده امضاء کردن اسناد نشسته اند. این امر در فکر ما این عقیده را نیرو بخشید که بوروکراسی تا حد زیادی در نورستان نضج گرفته است. سپس، ما وادی عمومی را گذاشته به دره کوچکی پیچیدیم که در یائین دریای کف آلودی، یا صدای شبیه سوارکاران، از بین درختان انبوه گزهای نقره فام جریان داشت. برایم معلوم بود که این دریا ما را به کوتل پاپروک رهنمونی میتوانست. من خوب به خاطر آورده میتوانستم که با پروک بلندترین و در عین زمان مشقت بخش ترین تمام کوتلهاست. برای يك میل یا چیزی بیشتر به سواری اسب حرکت کردیم تا آنکه حتی اسب نریان بزکشی من به مشکل قادر بود که از بین سنگلاخها مسرا به پیچ بکشد. چنانچه چندین بار از فراز سنگهایی که از صخره بالا بزیمر لغزیده و راه را سد کرده بود اسب من لغزیده و به زانو میشد. حتی بعضا بای اسبها از لغزیدن و افتادن زیاد زخم بر میداشت. اما خونهای اسبان قافله هائیکه ازین گذرگاه عبور میکردند در هر طرف نمودار بود.

همچنینکه نصیب نره تندی اختیار میکرد بدن انسان بیشتر گرم شده میرفت. درین اثنا ذهنم را جولان دادم، رویاهای لذیذترین باده های را برای رفع عطش مجسم ساختم، مشروبات سرد تلخ مزه، ساخت کمپنی شپردونیمی، در پیمانهای نقره ای در رویای ست جورج یا در گیلایهای دراز، یگانه جایی که من گاهی به غرض صرف مشروب میرفتم، در ذهنم جان میگرفت..... خود را به سختی بلند نگهداشته میتوانستم، قفس سینه ام برای بالا و پائین رفتن نفس تنگی میکرد. مگر در عین حال به مرغ اندیشه مجال پرواز در بوستان های خیالی را میدادم. گاه گاه هورهای عاشقانه من و حتی به اسپ ها دست میداد. من چنین مسمی انگاشتم که شاید عامل اساسی آب و هوای افغانی باشد. در باره زندگی آینده نیز می اندیشیدم. خریداری سامان و لوازم و میدان گولف در خاظم خطور میکرد. در عالم خیال به آن دست مییافتم و به بازی ها اقدام میکردم. هنوز سرگرم سابقه خیالی بوم که يك تخته باسی کشیده شده برخاده ها، که روی سنگلاخ فراز دریا به مشاهده میرسید، از وجود يك جایخانه محلی مژده داد. نوول و من لنگ لنگان اندرون آن شدیم و در آنجا بیحال افتابیم - ازینکه اندی حریمانه نان و قروت را تناول می نمود مایه رشك و حد من میگردد. من تنها انرژی آنرا داشتم که پیاله های پر از بوره را پی در پی خالی سازم. ساعت ۱۱ شب بود. مگها بالای ما هجوم می آوردند و به اذیت کردن ما میپرداختند. لکن اذیت مگها به تناسب اذیت دی شبه خاكها برایم مایه تشویش نبود. زیرا آثار اذیت دی شبه هنوز هم مرا به خاریدن بدنم وامیداشت.

ما برای چاشت يك مقدار آش خارجی داشتیم . مگر از بخت بد از حد زیاد پخته شده و بد مزه گردیده بود. زیرا افغانها عموماً و نورستانیها خصوصاً آشپزهای خوب جهان نیستند. قروت مزه دار و جای فراوان بود. ما هنوز از میز غذا بلند نشده بودیم که ملا دوست آمده در کنارم نشست . او مردی خوش مشرب ولی در عین زمان کاکه بود. يك داغ ترچهره او دیده میشد که از نوك بینی شروع شده تا پیشانی ادامه داشت . این داغ هدیه لگد قاطر بود که برویش حواله کرده بود. او به مثابه قافله سالار ما مکلف بود که از احوال ما رسیدگی کند. طوریکه بعدها معلوم گردید او با خلیلی میانه خوبی نداشت و فکر میکردم که از همین سبب بود که ما را رها کرد و رفت . او در دلس يك گفتنی داشت بالاخره جرات به خرج داده گفت : " آقا میخوام به انگلستان و یا به امریکا بروم با شما . "

" من در انگلستان به سر میبرم . "

ملا دوست شانه هایش را به شیوه فرانسوی ها بالا انداخت و گفت " خوب است به انگلستان میروم . فرقی نمیکند . اما پاسپورت ؟ " من ترك كردم که مقصدش این بود که آیا برایش پاسپورت گرفته می توانم .

" بلی ، ملا دوست ، من در خانه خود در انگلستان يك باغ کلان دارم من درختان میوه ، ترکاری ، گلابها و انواع گوناگون گلها دارم - بنا بران به يك باغبان ضرورت احساس میشود . "

" همه اش همین است ؟ "

"نی، من به شخصی ضرورت دارم که هم باغبانی، هم قصابی، هم
دریوری و هم جاروب کشی بتواند." "به آشپز یا سلمانی ضرورت ندارید؟"
همه خندیدند. ملا دوست دستش را پیش کرد و انگشتان مرا فشرده
سپس پوزخند نموده سرش را به تندی جنبانید.
وقت حرکت ما فرا رسید. (ادامه دارد)

روسیه مخالفت ارسال

انفرادی مشکلات را حل نماید چیزیکه در تفلیس،
فرغانه، تیاناکرت میگذرد همه حنایت است. در کشور ما ازین چنین
وقایع زیاد رخ میدهد. این وقایع نیز باید فوراً متوقف گردد. از
نظامی نباید علیه مردمان ملکی کار گرفته شود و همچنان نه از آن به
عنوان حربه در سیاست استفاده گردد. ■

افغانستان

فى الصحافه العالميه

مجله شهريه لانعامات الجهاد الافغانى
فى الصحافه العالميه

EDITOR : Prof. Dr. Sayed Mohammad Yusuf Elmi

ANNUAL SUBSCRIPTION

Pakistan : Rs. 100
Abroad : US\$ 30

Bank Account No. 60649

Habib Bank Ltd.
Cantt. Branch
Peshawar - Pakistan

ADDRESS : Post Box 417 G.P.O.
Peshawar - Pakistan

AFGHAN JEHAD WORKS TRANSLATION CENTRE
is an independent and nonaligned Centre. In order to fulfill its
obligations, will accept financial assistance provided it does not
compromise in any way its independence.

بین دو نوع جامعه فوق‌الذکر همیشه يك نوع تعاملات ذات‌البینسی جریان داشته است. در نتیجه این تعاملات جوامع روستایی جای خود را به نفع شهری از دست داده و افراد با استفاده از امکانات دولتی ثروت می‌اندوزند. گاهی میل برای آوردن تغییر در جامعه روستایی منجر به انقلاب فرهنگی عنان گسیخته می‌گردد که قیام‌های مردمی را تحریک می‌کنند. چنانچه یکبار در دوره زمامداری امیر امان‌الله خان (۲۴-۱۹۲۹) و بار دیگر در زمان به قدرت رسیدن رژیم کمونیستی (۲۸-۱۹۷۹) که از طرف مردم اغتشاش‌هایی به وقوع پیوست.

درین مواقع بحرانی اختلافات مذکوروی از محوطه کوچک قریه‌جات و رسته‌های عشایری که خود را به صورت‌های سیاسی وانمود می‌سازند (به شمول حزب کمونیست) فراتر می‌رود.

آنچه این دو فرقه ناهمگون ولی ثابت را از هم تفریق می‌کند نمی‌توان با عبارات علم جامعه‌شناسی آنرا بیان کرد. در اکثر موارد سیاست این دو گروه را از هم جدا می‌سازد. این که زندگی شهری را معادل ترقی و پیشرفته و روستایی را معادل سنت‌گرایی بدانیم در همه احوال صدق نمی‌کند. هم در شهر و هم در روستا حدود اختلافات وسیع بوده و با وجود حفظ هسته مرکزی از طرف هر يك از آنها تغییرات در آنها همیشه به ملاحظه می‌رسد. جامعه شهری از زمانیکه تنها مشتمل بر خاندان سلطنتی و بازار بود خیلی زیاد تفاوت پیدا کرده است. اکنون بر علاوه طبقه ارستوکرات، طبقه شهری مشتمل بر اراکین دولت، متعلمین و عساکر نیز می‌باشد که موجودیت‌شان تا اندازه زیادی وابسته به دولت است با